

مسعود رجوی کجاست؟!

پاییز است. فصل طلایی. فصل برگریزان. فصل برداشت کاشت. آلمانیها به ماه دهم سال، اکتبر طلایی می گویند و در این فصل کمتر کسی است که دل به جنگل نزند و برگریزان و لحظات طلایی جنگل را به تماشا ننشیند. خودم بندرت اتفاق می افتد که هفته ای یک یا دو بار برای آرامش و آسایش بیشتر به جنگل نروم و با روح جنگل نجوا نکنم. شاید چون مانند اجدادم کشاورز بودم و سالها روی خاک کار کردم، به ارزش طبیعت و خاک آشنایی دارم. خاک انرژی و برکت و زاینده گی دارد و اگر کسی قانونمندیهای خاک و دانه را رعایت کند، حتماً از زحمات و محصولش پاسخ مثبت می گیرد. خاک بازدهی دارد و پاسخگوست. پاییز را همیشه و از همه فصول سال بیشتر دوست داشتم. چون فصل برداشت محصول و شادی و سرور و فراغت از کار بود، اگرچه پاییز در بطنش حزن انگیز و غمگین بود به هر حال پاییز فصل برداشت تمام زحمتهای سال است. این تجربه سالیانی از عمر کودکی و جوانی ام است. ای کاش در زمین سیاست نیز چنین بود. ولی من در سیاست دقیقاً تجربه معکوس داشتم. هر چه شخم زدم و کاشتم و آبیاری کردم و تلاش کردم و منتظر ماندم، زیان دهی زمین سیاست از سودش بیشتر بود.

وقتی کسی دانه نفرت و خشم و جنون در دل خاک و خاک دشمن می کارد، پاییز که شد و آنچه که درو می کند، ممکن است از جنس خون باشد.

۵۰ سال آزرگار است سرمایه مادی و معنوی و امید و آرمان مردم را به بازی گرفتند. النهایه که فصل درو فرا رسید، باغبان آمد و با صدور حکم اعدام برای تعدادی جداشده، همه قصور و خرابی و فساد و آفت و خیانت و جنایت و تبهکاری و خون و جنون را از سر خود وا کرد و تقصیر را به گردن قربانیانش انداخت. به این، زمین سیاست هم نمی گویند بلکه زمین مالیخولیاست. زمین آفت و سم و بلاست که دانه را در دل خاک، نیست و نابود می کنند و یا حداکثر چند نفر از خون قربانیان ارتزاق می کنند.

سازمان مجاهدین با همه اشتباهات و گزروییها و نادانیها به هر حال سرمایه مردم بود و می بایست سرمایه مردم را استفاده بهینه می کردند. ولی یکی بلند شد و از فرصت و فضای موجود جامعه استفاده کرد و به بهانه مبارزه و تسریع در امر مبارزه، همه سرمایه مردم را مصادره کرد. امروز که فصل درو و برداشت محصولش است، خاک بلازده اش جز خون حاصل دیگری ندارد. باغبان اما مشکلش سرمایه مادی و معنوی و خون بیشتری است که اگر همه سرمایه جهان را هم داشته باشد،

باز هم کم آورده و با پرت و پلاگویی و دهن کجی پاسخ مردم را خواهد داد و یا از سر طلبکاری و ترس مخفی شده و به کسی پاسخ نداده و خواهد گفت که پاسخم را به خدا خواهم داد.

این که مسعود رجوی مسئول همه دردها و رنجهای خونهاست، بر کسی پوشیده نیست. او بود که خود را مسئول اول خواند و به بهانه تیز شدن مبارزه خود را رهبر نامید و همه امکانات و سرمایه ها را به جیب خود ریخت. کسانی که تا نیمه راه آمده و به دلایل از دست دادن جوانی و سرمایه های دیگر و یا به دلایل امنیتی قادر به بازگشت نبودند، سالها منتظر اصلاح باقی ماندند. مسعود رجوی اما به دلیل این که هنوز صاحب جان و خون نیروها نیست و ممکن است شکست بخورد و شکست نیز نتیجه کم گذاشتن نیروها خواهد بود، هر روز بیشتر از روز قبل چون زالو خون و رنج و امید و جوانی نیروهایش را مکید و از آن خود کرد و گفت که من بانک هستم و اینها را برای آزادی مردم می خواهم و نه برای چیز دیگری. چقدر از جوانان به نام او به پای چوبه دار رفتند تا خون شان توسط رهبرشان به ثمر نشیند. انرژیها و استعدادها فنا شد، رنج زندانیان و شکنج شکنجه شدگان و امید فراریان و مال و جان و آرمان شان، فدا شد، پای یکی فدا شد تا او حرفش را بر کرسی بنشاند، اما او هر روز نیازش بیشتر و بیشتر می شد و طلبکارتر، که هنوز کم دادید و در مسیر راه این که جملگی خائن و بریده هستید، چرا این که راه من و کار من درست است، این شماستید که کم مایه گذاشتید و با همه جان و توان و عشق همراه نیستید.

در یکی از همین روزهای انقلاب ایدئولوژیک که او بالای سن بود، یادم است که با دست راست به دیگران اشاره می کرد که بدهید بیاید، طرف من، چون همه چیزتان از من است، از جان و مال تا زن و فرزند، صاحب اصلی و صاحب همه چیز من هستم، حتی عشق تان من هستم. من بانک هستم و همه اینها را برای آزادی خلق نیاز دارم. به هر حال با خدعه و فریب و زور، همه چیز را گرفت و جان و مال و خانواده و کودکان نیروهایش را به فنا و نابودی برد تا تصمیمش را به واقعیت بدل کند و روزی سرمایه های هنگفتش قابل به درو و برداشت باشد. آن روز خودش از دیده ها پنهان شد و به ریش همه خندید که من گفتم شما چرا قبول کردید؟ من پاسخگوی شما نیستم، من پاسخم را به خدا پس خواهم داد. من مسئول دنیای شما نیستم، من مسئول آخرت تان هستم.

با این وصف، کسی که با زبان اشهد عدم پاسخگوست و نتیجه شکست را زیر سر عدم پرداخت نیروها و افشاگریهای قربانیانش می داند، انتظار پاسخگویی از چنین فردی خارج از دایره عدالت و قانون، حماقت است. باید او را یافت و به دست عدالت سپرد. او خودش از مخفیگاه و سوراخش بیرون نخواهد آمد. همه چیزش دروغ بود. همه گفته ها و کتابها و تبلیغات و مانورهای سیاسی و نظامی و ایدئولوژیکش، دروغ محض و تبهکاری بود. باید او را پیدا کرد و به دست عدالت سپرد. آن

روز همه حقایق و واقعیتها و منظورها و اعمال و افکار و نیات و زدو بندهای پشت پرده رو خواهد شد.

منظورم از این که او کجاست، مکان جغرافیایی اش نیست. پلیس و قاضی هم نیستیم، منتقد و شاکی هستیم. شاید حق با من نباشد و با او باشد. اما این را می بایست قاضی حکم کند و افکار عمومی بپذیرند. همه چیزمان از مردم بود و حال این مردم هستند که باید قضاوت کنند، چه کسی راست و چه کسی دروغ می گوید. چه کسی قربانی و چه کسی جلاد است.

از آنجا که ایران فانوس به دنبال پیگیری این قضیه است و می خواهد این پروژه ملی را تعقیب کند تا هر جنایتکاری در لباس مظلومیت به جنایتش ادامه ندهد و از دیگران نیز تقاضای کمک دارد، در این رابطه یادم آمد که چنین طرحی را برای اولین بار ۱۰ سال قبل در شهر کلن به شادروان هادی شمس حائری پیشنهاد و ارائه دادم. مرحوم شمس حائری این پروژه را ادامه داد، اما به نتیجه نرسید. سالها گذشت و هم اکنون این که "مسعود رجوی کجاست و چه می کند و چرا پاسخگو نیست" اهمیت کار و سؤال اصلی خیل قربانیان دستگاه جهنمی است. همان سالی که شادروان شمس حائری، موضوع مهم را تعقیب می کرد، مقاله ای در باب این که مسعود رجوی چه شد؟!، نوشتم و البته دوستان و همکاران دیگر نیز نوشتند.

هم اکنون ایران فانوس، با احساس مسئولیت جدیدی خواهان پیگیری قضیه و داستان خون و جنون "مسعود رجوی کجاست" شده است. در این رابطه از همه دوستان و قربانیان و دردمندان و مسئولین ایرانی، تقاضا داریم اگر حرفی و نظری و پیشنهادی در این رابطه دارند، جهت تعمق و تقویت و اهمیت موضوع، نظرات و نوشته های خود را مکتوب برای سایت ایران فانوس ارسال دارند.

مسعود رجوی چه شد؟!!

براستی مسعود رجوی چه شد؟! آیا هنوز زنده است؟ آیا مرده است؟ آیا روزه سکوت گرفته است؟ آیا در حبس و به زیر تازیانه است و صدها آیهایی دیگر؟! اگرچه این موضوع به لحاظ سیاسی کم ارزش است، ولی قصد آن را ندارم تا يك جریان و پدیده مرده را با طرحش در اینجا، زنده کنم. بلکه اهمیت کار به آینده بر می گردد، زمانی که نویسنده این سطور شاید نباشد تا حرف بزند، اما اسناد خود زبان گویایی هستند که هیچ گاه خاموش نخواهند شد. و در اینجا در حد بضاعت سعی می کنم به این آیها پاسخ دهم، آیهایی که اگرچه امروز کم ارزش اما در روز موعود، ارزشمند خواهند بود.

فرض بر این است، مسعود رجوي ۵۵ ساله و فرقه اسلامي/مارکسیستی ۴۰ ساله اش را همگان می شناسند و از کاراکتر ویژه و جایگاه وي در سازمان و جایگاه سازمان ویژه اش در جهان، همگی خبر دارند و در این متون نیاز به شرح اضافي از سازمان و کاراکتر رهبرش نیست.

مسعود رجوي، رهبر فرقه مجاهدین، آخرین بار دو هفته مانده به آغاز سال ۱۳۸۲ یا به عبارتی دو هفته مانده به جنگ آمریکا علیه عراق، آخرین نشست جمعی را با اعضایش به گفتگو نشست و اعضایش را برای جنگ، سرنگونی، عاشورا و پیروزی علیه ایران، امید داد. او سپس بعد از خاتمه نشست، دست زنش را گرفت و به کشور اردن رفت تا زنش مریم عضدانلو را مخفیانه به فرانسه بفرستد. او وقتی زنش را مخفیانه به فرانسه فرستاد، خود همچنان در کشور اردن منتظر ماند و گویا جنگ دوم آمریکا علیه عراق سال ۲۰۰۳ را به مثابه جنگ اول متحدین علیه عراق که در سال ۱۹۹۱ اتفاق افتاد، تحلیل می کرد! او پس از گذشت چند ماه وقتی دید این بار جنگ شوخی بردار نیست و آمریکا ضمن خاتمه دادن به پرونده دیکتاتوری در عراق، قصد خاتمه دادن به پرونده تروریسم را هم دارد و به پادگان اشرف نیز حمله کرده اند، ناچار خود را به بغداد و نزد آمریکاییها رساند تا به طرف پیروزمند جنگ در عراق، ضمن خوشامدگویی، قول همکاری همه جانبه بدهد، به ویژه این که قرار بر این بود آمریکا پس از فتح عراق به سمت مرزهای ایران حرکت کند و در این رابطه آمریکا در جنگ علیه ایران، بدون شناسایی و نفوذی و جاسوس و غیره، در جنگ با کشور پهناوری چون ایران، مشکل داشت.

تا این زمان، یعنی بهار سال ۱۳۸۲، مسعود رجوي، حاضر و ظاهراً در دست آمریکاییها به سر می برد. او وقتی در ۱۷ ژوئن سال ۲۰۰۳، ضربه سختی از جانب اروپا و فرانسه متحمل شد، شوکه و ناامید شد. چون به هر حال، بین دو قدرت حامی و ضد جمهوری اسلامی یعنی آمریکا و اروپا، حداقل یکی را از دست داده بود و همچنین بین دو رهبر ارشد و تصمیم گیرنده مجاهدین، باز هم حداقل یکی را در فرانسه از دست داده بود و پشت سر اتفاقات ۱۷ ژوئن را به خوبی می خواند که این قصه سر دراز خواهد داشت و ممکن است تا به فروپاشی تمام عیار سازمانش پیش برود. او آخرین بار گویا در ارتباط با آزادی زنش از زندان فرانسه، همه سعی و کوشش خود را کرد، فتوای خودسوزی اعضایش را صادر کرد تا مانع از استرداد زنش به ایران گردد و به هر حال تا این تاریخ، ظاهراً حیات فیزیکی داشت و ضمناً در صحنه سیاسی کار می کرد. ولی از این تاریخ به بعد، یعنی زمانی که زنش از زندان فرانسه آزاد شد، هیچ خبر سلامتی و فعالیت سیاسی از وي بروز داده نشد. در درون سازمان و ملاء هوادارانش قرار بر این بود که غیبت رهبری کوتاه و بی دردسر باشد، ولی گو این که غیبت مسعود رجوي رهبر مجاهدین خلق، از صغری به کبری بدل شد و طبعاً در این رابطه تحلیل و تفسیرها نسبت به دو سال قبل، فرق اساسی خواهد داشت.

مثلاً زمانی که چند ماهی از غیبت رهبری مجاهدین گذشته بود، نگارنده خود در مقاله ای به نام "آیا رهبری مجاهدین آزاد خواهد شد" دیدگاه و نظراتی را در این رابطه منتشر کرد که اگر چه آن تحلیل و دیدگاه

را هنوز قبول دارم و بر آن پافشاري مي كنم، با اين وجود، آن تحليل مربوط به دو سال قبل و مربوط به غيبت صغري بود و طبعاً غيبت كبري، نتايج ديگر و خطرناكي را به دست مي دهد. اين غيبت، عواقب و تلفات خاص خودش را دارد، تلفاتي كه جبرانش ممكن نيست. به هر رو، در اينجا و در اين مطلب قصد آن را دارم تا وضعيت جديد رهبري مجاهدين را با حدس و پارامترهاي مختلفي كه در دست است، شرح دهم. وضعيت حياتي و سياسي وي را در ايامي كه در غيبت كبري به سر مي برد و چشم اندازي كه در آينده براي اين غيبت به وجود خواهد آمد، در اين رابطه سعي خواهم كرد كليه نظرات، حدسها و فاكتورها را در محورهاي زير خلاصه كنم:

۱- آيا مسعود رجوي زماني كه زنش را دستگير كردند و پي به تبعات آن دستگيري برد، نااميد شد و در فراغ زنش، دست به خودكشي زد؟ به هر حال او زنش را بعد از قدرت، بسيار دوست داشت و نزديك به ۲۰ سال در يك سنگر با هم زندگي زناشويي داشتند، به ويژه مسعود رجوي براي به دست آوردن زنش مريم عضدانلو، بهاء گزافي را پرداخته بود. عليرغم اين كه او زنان ديگرش را به نازلترين قيمت در راه رسيدن به قدرت فروخته يا از دست داده بود، اما در مورد زنش مريم عضدانلو، حاضر شده بود بيش از ۹۰٪ اعتبار و آبرو و همه چيز سازمانش را بر باد دهد و به موازات آن حاضر شده بود، چند سالي زنش را مثل خودش به رهبري عقيدتي نيروهايش و بالاترين پستها بگمارد. اگر چه اين نظرگاه در مورد مسعود رجوي ظاهراً ضعيف است، اما به هر حال انقلابيون عليرغم شعر و شعار و يا اعمال افراطي شان، داراي وجوه معكوس براي استتار حقايق، و عاطفه هستند و بعضاً زندگي را از انسانهاي عادي بيشتر دوست دارند. اين درست است كه مسعود رجوي از مرگ ديگران و حتي از مرگ نزديكان و همقطاران لذت مي برد و انگيزه مي گرفت، اما متقابلاً او كسي بود كه براي اولين بار در سال ۱۳۶۸، براي مرگ برادرش كاظم رجوي، مانند يك كودك مويه كرد و زار زار گريست.

۲- آيا مسعود رجوي به خاطر در هم شكستن سازمانش، دست به خودكشي زده است؟ چيزي كه او همواره قولش را به فدايانش داده بود تا آنان از مرگ و انتحار نترسند، زيرا كه او همواره معتقد بود، مرگ يا شهادت تنها سهم اعضاي پايين نيست، بلكه اگر روزي كار بدانجا برسد، مرگ يا شهادت سهم رهبران نيز خواهد بود! مثلاً مسعود رجوي در سال ۱۳۸۰، در يكي از نشستهاي سياسي، تشكيلاتي و ايدئولوژيك، وقتي نيروهايش را براي يك جنگ عاشورايي عليه ايران آماده مي كرد، سرانجام خود را نيز تعيين تكليف كرد و در خاتمه نشست افزود، "اگر قرار بر اين باشد، پرونده سازمان ما بسته شود، بگذاريد اين پرونده شرافتمندانه بسته شود؛ آن روز، ابتدا سازمان مجاهدين خلق را منحل اعلام مي كنم و سپس خودم دست به خودكشي مي زنم!"

ولي در اين رابطه زماني كه سازمان وي بعد از فتح عراق توسط آمريكا، كمرشكن شد و شيرازه امور از هم پاشيد، او اولاً سازمانش را منحل اعلام نكرد و مانند بسياري از سرداران و رهبران شكست

خورده، علناً و جسارتاً دست به انتحار نزد. این تنها حدس و گمان است و یا اگر مرتکب چنین عملی شده باشد، چرا بازماندگانش این را بنا بر رسم مذهبی و انقلابی شان، اعلام نمی کنند تا نان این عملِ جسورانه و انقلابی رهبرشان را بخورند و آنرا همواره چون سنتی انقلابی و مذهبی، به خورد بازماندگان شان بدهند، بازماندگانی که در غیاب رهبر، هر روز منفعل تر می شوند و خود را تسلیم دشمن می کنند. مضاف بر این، کسانی که از نزدیک مسعود رجوی را می شناسند، در هر دو موردی که ذکر شد او در شرایط حاد ممکن است دست به خودکشی زده باشد، این عمل وی را مردود می شمارند و معتقدند که مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین، حتی ۱۰٪ جسارت خودکشی را نداشته و تبلیغ خودکشی و انتحار، برای پیش بردن اموراتش بوده و زمانی که دستگاهش نیاز به خون داشت، او ناچار بود برای سوخت گیری، از خودش نیز مثال بزند که در روز موعود، خورش به مثابه سوخت عمل خواهد کرد، ولی او مانند همیشه معکوس حرف می زد و معکوس تبلیغ می کرد.

۳- آیا یکی از نزدیکان متعصب مسعود رجوی، وقتی پی به خیانت محرز رهبرش برد، یا این که بنا به دستور مریم عضدانلو، وی را به ضرب گلوله کشته است؟ این نظر هم بعید است، چون که مسعود رجوی افراد خاصی را برای حفاظت از خودش انتخاب می کرد و همچنین اگر چنین بوده باشد، موضوع قتل می بایست توسط مابقی محافظین به بیرون درز کرده و سرانجام به گوش مردم برسد، که تا کنون در این رابطه چیزی به گوش مردم نرسیده است.

۴- آیا یکی از نفرات صدام حسین پس از مطلع شدن از خیانت مسعود رجوی و همکاری وی با دشمن عراق یعنی آمریکا، از جانب رهبران عراق دستور گرفت تا مسعود رجوی را به جرم خیانت به عراق و همکاری با آمریکا، به قتل برساند و علت سکوت سران مجاهدین همین است که نمی توانند در این رابطه صاحب خانه را مسئول قتل مهمان خانه، معرفی کنند؟! در این رابطه هم خبر می بایست به بیرون درز می کرد که تا کنون نکرده است.

۵- آیا مسعود رجوی پس از دستگیر شدن توسط آمریکا، ترسیده و سگته کرده و به مرگ طبیعی گرفتار شده و بدین سبب سازمانش شرم دارد تا رهبرش را این چنین ضعیف معرفی کند! به هر حال، آنان که رهبری مجاهدین را از نزدیک می شناسند، او را ترسوترین آدم در سازمان مجاهدین معرفی می کنند که حتی یک بار نیز پایش به کردستان نرسید و بیشترین گارد و حفاظت بدنی را در جهان برای خود فراهم کرده بود که اینها جدا از بالا بردن قداست و اتوریته اش نزد اعضایش، نشان از هر گونه عدم جسارت فردی او بود و مسعود رجوی کسی بود که در هر کجا اشتباه می کرد، به هیچ وجه حاضر به اشتباه و خطا در مورد فرد خودش نبود و در این رابطه ریسک نمی کرد.

۶- آیا آمریکا مسعود رجوی را ابتدا به کار فراخوانده و سپس وی را به گروگان گرفته است؟ و این امر به این علت است که آمریکا پس از فتح عراق در سال ۲۰۰۳، قرار بر این بود بعد از مدت زمان کوتاهی

دوباره عازم جنگ با ایران بشود و لاجرم در جنگ با ایران به رهبر مجاهدین و نیروهایش نیاز داشت، چرا این که مجاهدین خلق از حیث شناسایی منطقه و شیوه های مختلف جاسوسی، قادر بودند به آمریکا کمکهای لازم را بکنند، ولی بعدها از آنجایی که آمریکا در باتلاق عراق گیر کرد و این گیر کردن به دو سال انجامید، بدین سبب از حیث نیرو و اقتصاد، به مشکل برخورد و فعلاً تصمیم به بازگشودن جبهه بزرگتری به نام ایران را ندارد، ولی از آنجا که پنتاگون نقشه های جنگی و توافق های مشترکش را در ابتدا با مسعود رجوی در میان گذاشته بود و امروز آن نقشه ها را سری و اطلاعاتی تلقی می کند و همچنین به هیچ وجه به مسعود رجوی اعتماد ندارد، می تواند تا اطلاع ثانوی وی را در گروگان داشته باشد. ولی سؤال اینجاست، اگر چنین باشد، چرا سازمانش اعتراض نمی کند و اقدام به نجات رهبرش از دست آمریکا نمی کند؟!

۷- آیا آمریکا مسعود رجوی را ابتدا بنا به قول همکاری و حمله به ایران، به عراق کشانده و سپس وی را به گروگان گرفته یا به قتل رسانده است. از یاد نباید برد، آمریکا ۶ مستشارش به دست مجاهدین خلق به قتل رسیده اند و در فرهنگ آمریکاییان، کشتن يك نظامی آمریکایی از جانب هر آن کس که صورت گیرد، پاداش مساوی با مرگ است. علاوه بر این، اسنادی وجود دارد که مسعود رجوی، همزمان با همکاری با عراق برای آمریکا نیز جاسوسی می کرده و در این میان سر هر دو را کلاه گذاشته است و از آنجا که در حین جاسوسی، خساراتی را به آمریکاییان وارد کرده است و در تعهد جاسوسی اش نیز خیانت کرده بود، ممکن است مورد غضب آمریکا قرار گرفته باشد. یا این که احتمالات دیگر و کوچکتری وجود داشته باشد، مثلاً زمانی که اقدام به فرار از نزد آمریکاییها کرده باشد و غیره.

۸- آیا مسعود رجوی را آمریکاییها از کشور ناامن عراق خارج کرده و به یکی از پایگاههای نظامی و در کشور دیگری انتقال داده اند؟ که اگر چنین باشد، یعنی پنتاگون بخواهد از مسعود رجوی برای ایام جنگ علیه ایران، استفاده کند، این امر می تواند در میان احزاب رقیب در آمریکا و یا مطبوعات شان افشاء شود. انتقال رهبر مجاهدین توسط آمریکا به خارج از عراق، خبر مذکور به راحتی می تواند به بیرون درز کند، زیرا که مسعود رجوی برای هیچ طرف خارجی مهره با ارزشی نیست و هر آن کس که بخواهد از وی نگهداری بکند، می بایست قیمت لازم را در ارتباط با دشمنان وی که از جمله ایران باشد، بپردازد.

۹- آیا مسعود رجوی توانسته با فریب از دست آمریکاییها فرار کرده و خود را به یکی از کشورهای اروپایی برساند؟ همان گونه که زنش از اردن به فرانسه گریخته و در اثر بی احتیاطی دستگیر شده ولی این بار در مورد خود مسعود رجوی با احتیاط و مخفیکاری عمل کرده اند؟ اگر چنین باشد، مسعود رجوی، شخصیتی نیست که به طور عمد و آگاهانه، به حیات سیاسی اش خاتمه دهد و از طلبکاری مطلق، به بدهکاری مطلق تن در دهد.

۱۰- آیا مسعود رجوي را آمریکا به تهران مسترد کرده است؟ اگر چنین باشد، این يك معامله طبيعي است، يعني این که آمریکا در ازاي لو رفتن صدام حسين از جانب ایران، متقابلاً مسعود رجوي را به پاس این همکاری، به ایران تحویل داده است.

۱۱- آیا مسعود رجوي به دلایل متعدد و پیش پا افتاده، مرده است و سران مجاهدین به خاطر حفظ روحیه نیروها، نمی توانند خبر را اعلام کنند و مانند فیلم "El Cid" می خواهند با زنده خواندن رهبرشان، همچنان روحیه نیروها را در راستای جنگ علیه ایران، حفظ کنند؟

۱۲- آیا مسعود رجوي ۳۰ سال از مبارزاتش را علیه بشریت، متأثر از فضاي ترس و تشکیلات و ایدئولوژی و قدرت بوده و حال که به شکست حتمي رسیده و فضاي دیگری بر او حاکم است، به تاملی دیگر رسیده و از گذشته اش پشیمان گشته است؟ اگر چنین است، چرا این ابراز پشیمانی را با صدای بلند ابراز نمی کند، تا جمع تولیدات و نفراش نیز پشیمان شده و دست از مبارزه علیه بشریت بردارند؟ آیا پشیمانی و ندامت تنها مربوط به خانه دشمن و در درون تلویزیون است، یا این که در ارتباط با مردم نیز می توان صادق و نادم بود؟!

۱۳- آیا مریم عضدانلو، فرد شماره دوم مجاهدین خلق، از فرد شماره اول مجاهدین خلق يعني مسعود رجوي، انتقام گرفته و او را به قتل رسانده است؟ این مسئله در بازي قدرت بعید نیست. این همان تحلیلی است که در مقاله قبلي از آن یاد کردم و دلیل آوردم که مسعود رجوي، در راستای منافع شخصي و سياسي اش حداقل دو بار مریم عضدانلو را قربانی و خراب مطامع خود کرده است. بار اول، او را با خفت و خواری از همسر و فرزندش جدا کرده و با تطمیع به ازدواج خود درآورده و بار دوم به خاطر رسیدن به قدرت، مریم عضدانلو را نزد صدام حسین فرستاده است تا اسلحه و پول دریافت کند. چنین بود که مریم عضدانلو که عمري در مکتب مسعود رجوي درس خوانده بود، منتظر فرصتي طلايي باقی ماند تا ضمن انتقامکشی از اعمال گذشته استادش، قدرت را از وي بگیرد و علت سکوتش نیز همین است. این سکوت دو ساله مریم عضدانلو در قبال مفقود شدن همسرش، همین پیام را به واشینگتن، تهران یا بغداد می دهد که او به هر صورت خواهان حذف مسعود رجوي است، اگرچه کماکان به سبک خود مسعود رجوي، با نام بردن از او، می خواهد نانش را بخورد و خود را بري از گناه جلوه دهد. همان گونه که مسعود رجوي نیز قربانیان خود را همچون موسي خیابانی، اشرف ربیعی و صدها دیگر، هر از گاه از آنان یاد می کرد، ولي در اصل، آنان قربانیان راه مسعود رجوي در راه رسیدن به قدرت بودند. همچنین از یاد نباید برد، آمریکا پیشنهادش به تنمه مجاهدین این بود که آنان برای بازسازی و خروج از لیست تروریستی، از میان سه پیشنهاد، در قدم اول می بایست رهبري سازمان را تغییر دهند، که این منافع مشترك دو نیروي غالب و مغلوب را می رساند.

۱۴- خلاصه کلام این که هم اکنون مسعود رجوي رهبري عقیدتي مجاهدین خلق، به هر سرنوشتی که گرفتار شده باشد، قطره اي از دریای مکافاتی است که طبیعت و روزگار برایش در نظر گرفته و پاسخ ۴۰

سال تلاش علیه آزادی انسان و جامعه است که حداقل خود و نفراش این جسارت و آزادی را ندارند تا در باب مهمترین و عالیترین مسایل درونی و بیرون شان، اظهار نظر کنند و به مردم پاسخگو باشند! همچنین این سکوت، یک رضایت آشکار به دشمنان مسعود رجوی است که هر آنچه با او کرده اند یا بکنند، نتیجه، در مجموع به نفع موقعیت مریم عضدانلو و سازمان جدیدش، به حساب خواهد آمد.

توضیح، مقاله "مسعود رجوی چه شد؟! " ۱۰ سال قبل که او تازه غیبت صغرا را برگزیده بود نوشته شد.

مسعود رجوی کجاست؟

کریم غلامی، آلمان، دسامبر سال ۲۰۱۵

طی یک نمایش از پیش برنامه ریزی شده در سنای آمریکا جلسه نیروهای مسلح و سلی مارتین (یکی از لابی های مجاهدین و البته کلنل بازنشسته) مدعی شده است که "مسعود رجوی در سال ۲۰۰۳ زخمی شد و اکنون در فرانسه است". طی دو دهه ای که در سازمان مجاهدین بودم این موضوع را بخوبی فهمیده ام که مسعود رجوی شدیداً از مرگ می ترسد و حاضر است هر کاری بکند تا کوچکترین آسیبی به او نرسد. در اولین تجربه ام در رابطه با مسعود رجوی از میزان حفاظتی که برای او چیده شده بود شوکه شدم بازرسی بدنی بسیار طولانی طوری حتی کسی نمی توانست یک سوزن با خود به همراه ببرد.

بزرگترین ترس مسعود رجوی از اعضای اسیر در سازمان مجاهدین است، زیرا او بزرگترین خیانت و جنایت و سرکوب را نصب به اعضای خودش کرده است. کسانی که به مجاهدین پیوستند به امید آزادی و دمکراسی و فداکاری برای میهن خود بوده ولی وقتی که آنها وارد سازمان می شوند و با موضوع دیگری روبرو می شوند که ماهیت واقعی مسعود رجوی را می بینند. مسعود رجوی همیشه مدعی بود که در سازمان زندان و شکنجه و سربنیست کردن وجود ندارد و ورود به سازمان سخت و بیرون رفتن از آن ساده می باشد. اما تقریباً بسیاری از اعضای مجاهدین در اشرف و یا شکنجه گاه "باقرزاده" زندانی و شکنجه شده اند و یا دیده اند که چگونه بعضی از دوستانشان سربنیست می شوند. به همین دلیل مسعود رجوی بیشترین توان و انرژی حفاظتی خود را خرج حفاظت خود از اعضای خودش می کرد.

بعد از سال ۲۰۰۳ مسعود رجوی در سوراخ موشی مخفی شد حتی یکبار هم از خودش عکس و یا یک ویدئو برای اعضایش نفرستاد که مبادا آنها از مخفی گاه او اطلاع داشته باشند. بسیاری از دوستانم گفتند که می مانیم تا مسعود را پیدا کنیم و او را به سزای خیانت هایش برسانیم. در سال

۲۰۰۳ مسعود رجوی بزرگترین خیانت خود به اعضایش را مرتکب شد. او با فروختن اعضای خود به ارتش آمریکا تضمین فرار و بقای خود را به دست آورد. در آغاز سال ۲۰۰۳ مسعود رجوی به تمامی نیروها اعلام آماده باش داد و فرمان مشخص داده شده بود در صورتی که جنگ بین آمریکا و عراق صورت گیرد به این معنی است که آمریکا قصد دارد تا دولت صدام را سرنگون بکند و با سرنگونی دولت عراق مجاهدین به سمت ایران خواهند رفت و فرمان دوم که بسیار واضح تر بود اولین شلیک از طرف آمریکایی ها به سمت مجاهدین به معنی فرمان اتوماتیک حرکت به سوی ایران است. اما بعد از شروع بمباران های آمریکا هیچ خبری از مسعود رجوی و مریم رجوی نبود هواپیماهای آمریکایی قرارگاه های مجاهدین و بخصوص اشرف را بمباران کردند هیچ خبری از مسعود رجوی و فرمان حرکت به سوی ایران نبود بغداد سقوط کرد و همچنان هیچ خبری از مسعود رجوی نبود تنها فرمانی که وجود داشت درگیر شدن با نیروهای آمریکایی کاملاً ممنوع است حتی اگر نیروهای آمریکایی به سمت مجاهدین شلیک کردند و باعث کشته شدن نفرات شد باز هیچ فردی حق شلیک به سوی آمریکایی ها را ندارد. مجاهدین تمامی سلاح ها و مهمات خود را بدون کوچکترین مقاومتی تحویل نیروهای آمریکایی دادند که این بخشی از معامله ای بود که سران مجاهدین با نیروهای آمریکایی کرده بودند تا مسعود رجوی تحت تعقیب ارتش آمریکا قرار نگیرد.

یک فیلم از اتاق خواب مسعود رجوی در قرارگاه بدیع (یکی از قرارگاه های مجاهدین در شهر بغداد که یکی از محل های استقرار مسعود رجوی بود) پخش شد که به گفته خودش توسط ارتش آمریکا بمباران شده است. بمباران ارتش آمریکا را به چشم خودمان دیده ایم و می دانیم وقتی که آنها نقطه ای را بمباران می کنند تقریباً آن محل با خاک یکسان می شود. اتاق خواب مسعود رجوی نه تنها با خاک یکسان نشده بود فقط کمی بهم ریخته بود که به نظر می رسید یک صحنه سازی باشد. به هر حال مسعود رجوی هرگز در سال ۲۰۰۳ زخمی نشد و در سلامت کامل از صحنه جنگ فرار کرد.

این جلسه در سنای آمریکا فقط یک شایعه پراکنی برای گمراه کردن اذهان است. این که اکنون مسعود رجوی کجا است اطلاعی در دست نیست ولی امیدوارم که او زنده بماند و در یک دادگاه عادلانه پاسخ همه جنایات و خیانت های خود را بدهد.

اگر کمی با نگاه دقیق به پروسه سازمان مجاهدین از تاسیس بخصوص بعد از سال ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) بیندازیم بسیاری از نمونه ها را خواهیم دید که در پس پرده ابهام باقی مانده است. به گفته خود مسعود رجوی او تنها بازمانده از کادر مرکزی سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۲ است و حکم اعدام او به حبس ابد تقلیل پیدا کرده است. این داستان برای همه بخصوص برای اعضای سازمان مجاهدین پشت پرده ابهام بوده و هنوز هست هر چند مسعود رجوی تلاش کرده که با درست کردن یک سری مطالب به نام برادر خود کاظم رجوی منتشر کرده است تا از زیر بار توضیح دادن فرار بکند ولی وقتی این

کتاب را خواندم ابهام نسبت به این موضوع بیشتر شد که چطور می شود با نوشتن یک یا دو نامه و چند ملاقات حکم اعدام یک فرد را به زندان حبس ابد تقلیل داد.

وقتی مسعود رجوی از پروسه به اصطلاح مبارزاتی خود در زمان شاه تعریف می کرد چیز چندان چشمگیری برای گفتن نداشت، فقط خاطراتی از مطالعه و دوران دستگیری و دادگاه داشت بخصوص بعد از سال ۱۳۵۲ اساسا چیزی به نام مبارزه در رابطه با مسعود رجوی وجود نداشت. بین سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ دوران به اصطلاح فضای باز سیاسی بود و فقط در این سالیان بود که مسعود رجوی کمی در ارتباط با مردم بود از سخنرانی ها تا کلاس تبیین جهان و بعد از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که به اصطلاح دوران مبارزه مسلحانه شروع شد اولین اقدام مسعود رجوی فرار از ایران بود. هر چند مسعود رجوی برای توجیح فرار خود از صحنه مبارزه آقای بنی صدر را به همراه برد و بهانه ای به نام ارائه الترناتیو به جهان و سایر بهانه های دیگر، که هرگز هیچ کدام از این بهانه ها نتوانست مورد قبول مردم و بسیاری از مجاهدین بشود.

دادن پناهندگی به مسعود رجوی در فرانسه و اخراج او در سال ۱۳۶۵، حمایت قدرت های غربی از سازمان مجاهدین در دوران جنگ ایران و عراق و بعد از آتش بس چنانکه محمد محدثین وزیر خارجه به اصطلاح شورای ملی مقاومت مستقیما با بیل کلینگ تون ملاقات کرد و نامه مسعود رجوی را به او داد. اما مدت کوتاهی بعد در آغاز دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی همین مجاهدین در لیست سیاه تروریستی آمریکا قرار گرفت. طی سالیان همواره یک بخش از جناح جنگ طلب آمریکایی از مجاهدین حمایت کرده است. بخصوص در سال ۲۰۰۳ همه گروه های تروریستی در عراق منهدم شدند و تمامی ارگانهای نظامی و غیر نظامی عراقی منحل و یا نابود شد ولی مجاهدین دست نخورده با همان استقلال تشکیلاتی و نظامی باقی ماند. در این معامله مجاهدین تمامی سلاح های خود را بدون کوچکترین مقاومتی به آمریکایی ها تحویل دادند.

از سال ۲۰۰۳ به بعد مسعود رجوی صحنه مبارزه را ترک کرده و پا به فرار گذاشت نکته قابل توجه اینجا است که مسعود رجوی چگونه و چطور در آن شرایط توانست از چشم نیروهای آمریکایی مخفی بماند در حالی که ارتش آمریکا بارها و بارها بدون اطلاع قبلی تمامی اردوگاه اشرف را جستجو کرد. در کشوری که حتی صدام حسین نتوانست مدت طولانی از چنگ نیروهای آمریکایی مخفی بماند. بدون شک مسعود رجوی تحت حمایت و زیر چتر همین قدرت ها فرار کرده و تقریبا هیچ کس از موقعیت او خبری ندارد. خارج شدن نام سازمان مجاهدین از لیست تروریستی و بسته شدن پرونده ۱۷ ژوئن به نوبه خود نشان دهنده یکی از همین معامله هایی است که مسعود رجوی و سازمان با همین قدرت های غربی انجام داده اند.

سیاست عمومی قدرت های غربی همواره نا امن نگه داشتن کشورهای مثل ایران است، این قدرت ها همواره با کمک های مالی و تسلیحاتی و لجستیک و سیاسی گروه های تروریستی را حمایت کرده اند تا آن کشورها هرگز نتوانند در صلح و دوستی به رشد و پیشرفت برسند یک روز ایران و یک روز دیگر افغانستان و یا یک روز دیگر لبنان و یا عراق و یا سوریه و ده ها کشور دیگر، برای قدرت های غربی حقوق بشر و دموکراسی پوشی برای نا امن کردن و تحت فشار قرار دادن این کشور ها بوده است. سازمان مجاهدین به رهبری مسعود رجوی نیز از یک سازمان سیاسی تبدیل به یک فرقه مذهبی و دست نشانده قدرت های غربی شده است، یک سؤال بسیار ساده سازمان مجاهدین هزینه ها خود را از کجا تامین می کنند؟ هر چند که آنها مدعی هستند که از کمک های مالی مردم مخرجشان را تامین می کنند ولی این یک ادعای خنده دار بیش نیست، با یک حساب سر انگشتی به سادگی می توان دریافت که چنین چیزی هرگز امکان ندارد بگذریم از اینکه سازمان مجاهدین و مسعود رجوی در بین مردم ایران و مردم جهان بسیار منفور است.

تقریباً نمی توان به این سؤال پاسخ داد که مسعود رجوی کجاست، قطعاً مسعود رجوی تحت حمایت قدرت های غربی و تحت پوشش آنها است به همین دلیل است که طی ۱۳ سال گذشته ما هیچ تصویر و عکسی از او ندیده ایم زیرا این موضوع می تواند یکی از پروتوکول های تحت پوشش قرار گرفتن آنها باشد. مسعود رجوی و سازمان مجاهدین سالیان است که برای مردم ایران یک برگه سوخته است و به همین دلیل همه خواهان آن بودم که مسعود رجوی سالم و زنده بماند تا در یک دادگاه عادلانه پاسخ گوی مردم ایران باشد آن وقت است که می توانیم ببینیم پشت پرده همه این بازیهای سیاسی چه بوده است.

مسعود رجوی کجاست؟

عبدالکریم ابراهیمی، آلمان، ژانویه سال ۲۰۱۶

حمله آمریکا به عراق که باعث سقوط حکومت بعث شد، با روی کار آمدن دولت مردمی در این کشور مجاهدین را با مشکلات بسیاری مواجه کرد. چراکه این سازمان رابطه تنگاتنگی با رژیم بعثی عراق داشت. لذا سقوط صدام برای سازمان به منزله شکست ظرف استراتژیکی مثنی مسلحانه محسوب می شد.

بنابراین، فاکتورهایی که رجوی استراتژی مبارزه مسلحانه خود را بر اساس آن در عراق بنیان گذاشت، با سقوط حزب بعث و دیکتاتور حاکم بر عراق عملاً بر باد رفت و رجوی قافیه را باخت. از جمله همجواری با خاک ایران، وحدت استراتژیکی با صدام و حمایت‌های مالی و نظامی عراق با سقوط صدام مهر پایانی بر استراتژی رجوی خورد.

اولین پیامد این شرایط، خلع سلاح مجاهدین و تحویل سلاح به نیروهای ائتلاف بود. با از دست دادن سلاح، سازمان عملاً بخشی از موضوعیت خود را برای افراد تشکیلات از دست داد که باعث ریزش اکثریتی در نیروهای سازمان شد. بصورتی که یأس و ناامیدی در ارکان تشکیلات و ستون فرماندهی و رهبری سازمان بوضوح دیده میشد.

تعبیر رجوی برای توجیه این شرایط انتخاب صاحب سلاح به جای سلاح، تأکیدی بر اهمیت این ادعا بود که اشرف ظرف استراتژی مبارزه مسلحانه همچنان در اختیار دارد. آنچه که تاکنون نیروهای تشکیلات را حفظ کرده بود، روحیه نظامی‌گری ای بوده که در پادگان اشرف وجود داشت.

رجوی در این پادگان افراد را شدیداً تحت کنترل داشت و دائماً ماها را شستشوی مغزی می‌داد. دسترسی افراد در اشرف به هیچ رسانه‌ای نبود و صرفاً چیزهایی را می‌دانستیم که رهبری تشخیص می‌داد و بعنوان تحلیلهای سیاسی و بحث‌های ایدئولوژیکی مغز ما را پر میکرد و تحلیل بر این بود که با وجود نیروی آمریکایی مستقر در عراق و حمایت بعث ساقط شده و سنیهای از قدرت خلع شده، آینده‌ای در چشم انداز است که باز میشود مجدداً تسلیح شد و همچنان اشرف را نگه داشت. اما با تخلیه نیرو از این قرارگاه و اسکان آنها در مکانی کوچک به اسم لیبرتی که سرپل ترانزیتی برای وصول پناهندگی از طرف کشورهای اروپایی و آمریکا بود، هر چند که با کارشکنی رجوی برای انتقال از عراق روبرو بوده، اما زیر فشار دولت عراق و کمیساریا بعد از این همه به قربانی دادن افراد تشکیلات توسط نقشه‌های شوم خانم و آقای رجوی و انتقال بیش از یک سوم نیرو به خارج عراق هر چند هم که موانع متعددی در انتقال فراهم آورد، اما عملاً اخراج شده از عراق محسوب شده و ژئوپولیتیک منطقه با وجود دولت کنونی عراق جای هیچ عرض اندامی از طرف سازمان باقی نمیگذارد، حتی اگر اربابانش هم صد درصد متحد و خواستار بقاء آنها در عراق باشند. بنابراین استراتژی جنگ مسلحانه رجوی در جوار خاک میهن به گور سپرده شد و از این پس است که رجوی و سرانش باید جواب این همه رنج و خون و کشت و کشتار و اعمال شنیع در حق افراد تشکیلات و نیز تاوان جنایات خود در حق مردم کشور ایران و عراق را بدهند.

اما وضعیت و موقعیت رجوی بعد از سرنگونی اربابش دیکتاتور عراق اینکه از انظار مخفی شده است، میتوان از فاکتورهای زیر نتیجه گرفت که رجوی کیست و شخصیتش چیست و موقعیت اش بعد از شکست در عراق کجاست.

واقعیت این است که رجوی بسیار خودپسند است، بصورتی که با شیادی خود را برای نیرو در حد پرستش معصوم جا انداخت اما باید گفت رجوی شخصیتی فریبکار و بسیار ترسو است و برای حفظ جان خود از هیچ جنایت و حيله گری کوتاه نمی آید و قربانی کردن دیگر افراد سازمان برای حفظ بقاء خودش از خصائص اصلی او میباشد. با نگاهی گذرا به چند فاکت برجسته بعد از شکل گیری سازمان از سال پنجاه تا الان و خیانتهایی که رجوی برای حفظ جان خودش انجام داده است، به يك نتیجه رسید. -دستگیری مؤسسين سازمان و کادر مرکزی، بنابر اسناد مکتوبی که از ساواک بر جا مانده است، رجوی برای حفظ جان خود محل حنیف نژاد و دیگر یارانش را با مدرک به ساواک گزارش میدهد که در نهایت هم جز مسعود رجوی بقیه همه به سپر تیر جلادان ساواک قرار میگیرند.

-ورود به فاز نظامی مسعود رجوی با بدر بردن جان خود و فرار از ایران عملا مسئولین سازمان از جمله لنگر تشکیلات سازمان یعنی موسی خیابانی و زن خودش اشرف را تنها گذاشت و بسیاری از فرماندهان تشکیلات را به کشتن داد و موقعیت هژمونی خودش را مستحکم نمود.

-صلح ایران و عراق که میرفت موجودیت رجوی در عراق را بی پایه کند و عمر رجوی در معرض تهدید بود، با فرستادن تمام سطوح تشکیلات به داخل خاک ایران و به اصطلاح فتح تهران بسیاری از کادر رهبری و تقریبا اکثر نیرو را قربانی کرد تا سرسپردگی اش به صدام و حزب بعث عملا ثابت نماید و چند صباحی بیشتر ارتزاق عمر کند.

-سقوط دیکتاتور عراق و ناامیدی رجوی، که ایندفعه هم ابتدا خانمش را در فرنگ نشاند و سپس خودش در لانه موش خزید و نیروی تشکیلات را سپر خود کرده و از مهلکه گریخت و با پیچاندن نسخه "اشرف اشرف شهر شرف" و شعار "بیا بیا" عملا نیروها را در مقابل گلوله قرار داد و عده زیادی را به کشتن داد و سپر بلای خود کرد.

چنین شخصیت ترسو برای حفظ جان خودش حاضر است تمام نیروی تشکیلات را قربانی خود کند و به هر پفیوزی و خود فروشی سیاسی دست بزند و زیر قبای سرویسهای جاسوسی کشورهای ذینفع در منطقه برود.

بنابر این احتمال قوی وجود دارد که رجوی برای ترس از حفظ جانش زیر چتر حفاظتی دستگاههای اطلاعاتی در بیرون عراق قرار داشته و با وجود جنایات متعددش و ترس از روبرو شدن با عدالت در حصار حفاظتی و زندانی که برای خود ساخته است، باقیمانده عمر ننگینش که قاعدتا برای چنین افرادی مرگ مرموز و زود رس در انتظار خواهد بود، همین وضعیت ادامه دارد.

نتیجه:

رجوی با پرونده باز در محاکم قضایی در ایران و عراق و فرانسه روبروست. رد پای او بعنوان رهبر و مسئول اصلی در پرونده کشتار اکراد و شیعیان عراق در سال ۱۹۹۱ و پرونده خلافکاری در فرانسه در سال ۲۰۰۳ میخکوب شده است و راه فراری برای او وجود ندارد. رجوی همچنین مورد تعقیب پلیس بین الملل (اینترپل) قرار دارد و با این پرونده های سنگین تبهکاری و جنایت هیچ راهی برای حضور او در دنیای آزاد وجود ندارد و این حقیقت را او بخوبی می داند و یهمین دلیل در و یا زود باید چشم براه خبر مرگ فیزیکی او در زندان امنیتی خود ساخته اش باشیم.

مسعود رجوی کجاست؟

لطف الله میثمی، ایران،



دوستان و آشنایان زیادی از من می پرسند که مسعود رجوی کجاست؟! این پرسشی است که همه از هم می پرسند؛ ولی پاسخ مناسبی دریافت نمی کنند.

سال ۱۳۵۸، میدان توپخانه

از اتوبوس پیاده شدم. پسران و دختران جوان در میدان، مشغول رژه و شعار بودند. مسعود رجوی می گفت مسئولان جمهوری اسلامی توانایی مقابله و یارای مقاومت در برابر امپریالیزم امریکا و غرب را ندارند و سازماندهی میلشیا گامی است برای مقابله با امپریالیزم و حفاظت از آزادی و استقلال و تمامیت انقلاب ایران. شنیده می شد که دولت موقت مهندس بازرگان مانند دولت کرونسکی، پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه است و مجاهدین، خود را برای اقدام لنینی و کامل کردن انقلاب ضد امپریالیستی آماده می کنند. روزها و ماهها و سالها سپری شد. رهبران سازمان از فرانسه و بعد از آن از عراق سر درآوردند. مسعود رجوی به دامان حزب بعث و صدام پناه برد. درحالی که جوانان وطن، برای دفاع از استقلال مملکت، با گلوله های سربازان بعثی، یکی یکی در خون خود می غلتیدند. این در حالی بود که برادران مجاهد در سال ۱۳۴۹ برای نجات شش نفر از دوستان زندانی شان، در دوبی هواپیمایی را ربودند و

در عراق فرود آمدند. بعضی‌های عراق سعی کردند با شکنجه‌های طاقت‌فرسا آنان را از پا درآورند. خوشبختانه موفق نشدند و برادران ما به پایگاه‌های فلسطین در لبنان منتقل شدند.

قیام خودجوش، ملی و سراسری مردم عراق

باز هم روزها و ماه‌ها و سال‌ها سپری شد. بعث عراق به رهبری صدام، در پی اشغال کویت با لشکریان امریکا و ۲۶ کشور طرفدار غرب رویارویی نظامی پیدا کرد و ناچار، بدون دستاوردی کویت را رها کرد. مردم عراق اعم از شیعه، سنی، کرد و ایزدی به دنبال دو اشغالگری بدون دستاورد، به یک قیام سراسری در عراق دست زدند. قیامی کاملاً ملی و خودجوش که از قاعده مردم شروع شد؛ نه سران عراق در آن دست داشتند و نه سران امریکا و دیگر کشورها. اعتراض جدی به بعضی‌های عراق و ناکامی‌هایشان در جریان اشغال ایران و کویت بود. بعث عراق با حمایت امریکا و آقای رامسفلد و مجاهدین به رهبری مسعود رجوی به سرکوب این قیام خودجوش، سراسری و مردمی عراق پرداختند. مسعود رجوی در کنار دشمن مردم عراق و همراه امپریالیسم امریکا بود. آیا شعارهای اول انقلاب به این زودی از یادش رفته بود؟ رهبری سازمان به این نوسان آشکار و گردش ۱۸۰ درجه‌ای راهبردی چگونه پاسخ می‌دهد؟

ده سال از این قیام ملی گذشت. در این ده سال، امریکا عراق را بمباران می‌کرد. در نهایت در مارس ۲۰۰۳ (اسفند و فروردین ۸۱ و ۸۲) کار به اشغال عراق کشید. اشغالی که مجوز شورای امنیت سازمان ملل را نداشت و به قول اوباما در سال ۲۰۰۶، جز فاجعه هیچ‌چیز به آن نمی‌توان گفت. قبل از اشغال عراق، مجاهدین در یک هماهنگی کامل با بعث عراق، شعارهای ضدامپریالیستی و ضد امریکایی می‌دادند؛ ولی به‌سرعت پرچم سفید را بالا بردند و بعد با امریکا وارد مذاکره و سازش شدند. از آن زمان تاکنون، تنها حامی‌شان امریکا بود و غرب. آن‌ها نه‌تنها با جناح‌های قانون‌گرای امریکا کار نمی‌کردند؛ بلکه پیوندهایشان تنها با نئوکان‌ها یا محافظه‌کاران جدید امریکایی بود که به قول جورج سوروس از دو مؤلفه بنیادگرایی یعنی بنیادگرایی بازار و بنیادگرایی مذهبی برخوردار بودند.

نه به آن سازماندهی میلیشیای ضدامپریالیستی و نه به این همکاری با نئوکان‌های بنیادگرای امریکایی. مسعود رجوی این واژگونی راهبردی و این شکست استراتژیک را چگونه می‌تواند تبیین کند. چگونه می‌تواند پاسخگوی نسل پرسشگر ایرانی و توده‌های سازمانی باشد؟ می‌بینیم که رهبری سازمان، نگاه راهبردی و آینده‌نگر نداشت. متأسفانه اهل گذشته‌نگری و پذیرش خطاها هم نبود.

در ریشه‌یابی این موضوع باید بگویم تمامی اعضای دهنفره کادر مرکزی، به‌ویژه حنیف‌نژاد، بر این باور بودند که در نهایت غرور مسعود رجوی ضربه خود را خواهد زد. غرور او به‌سان یک فطرت

ثانویه شده بود. یادم می‌آید که وقتی در خانه جمعی با او کشتی می‌گرفتم، درحالی‌که پشتش کاملاً به زمین بود و امکان تکان خوردن نداشت، باز می‌گفت مانور شانیه را نگاه کن، مانور کمر را نگاه کن. یک زمین‌خوردن ساده را نمی‌پذیرفت، ما هرکدام زمین می‌خوردیم، اعتراف می‌کردیم. علی باکری، مسائلی را که در پایگاه فلسطینی‌ها در لبنان اتفاق افتاده بود، برای ما تعریف می‌کرد و می‌گفت، مسعود مدعی بود که اصغر بدیع‌زادگان و دیگر اعضا، صلاحیت نوشتن نامه برای رهبران فلسطینی را ندارند و این صلاحیت تنها در شأن اوست. باکری می‌گفت، مسعود با این کارهایش اصغر را منفعل کرده بود.

به اتاق یک، بند یک زندان عمومی اوین می‌رویم. مدتی بعد از دستگیری‌های شهریور ۱۳۵۰، یک روز، حسینی مسئول زندان و جواد اوین، اصغر بدیع‌زادگان را به اتاق ما آورد. افرادی که در اتاق یک بودند عبارت بودند از سعید محسن، مهدی فیروزیان، بهروز باکری، علی میهن‌دوست، محمود عسکری‌زاده، محمد حیاتی، مسعود رجوی، محمد بازرگانی و... علت اینکه حسینی، اصغر را به آنجا آورد، این بود که بگوید، شکنجه و سوزاندن بدن او توسط ساواک انجام نشده، بلکه در زمانی که در اطلاعات شهربانی بازجویی می‌شده به این وضع درآمده است. درحالی‌که اصغر روحیه خیلی خوبی داشت، وارد اتاق یک شد و ما همه او را در آغوش گرفته و بوسیدیم. مسعود تنها کسی بود که زار زار گریه می‌کرد، برای اینکه بازجویی خود را با مقاومت اصغر مقایسه می‌کرد و یاد برخوردهای لبنانش افتاده بود. این چیزی بود که همه می‌فهمیدند.

در زمستان سال ۵۰، در اتاق یک از بند ۲ زندان عمومی اوین، ۴۰ نفر باهم بودیم. بسیاری از اعضای دستگیرشده سازمان به‌جز حنیف‌نژاد و رسول مشکین‌فام در آن جمع حضور داشتند. جمعی بود که هرکس گذشته خود و سازمان را جمع‌بندی می‌کرد که تفصیل این جمع‌بندی‌ها در کتاب خاطرات من آمده است. وقتی نوبت مسعود شد و می‌خواست به غرور خود اعتراف کند، گفت: من نمی‌دانم چرا همه مشهدی‌ها از جمله جلال‌الدین فارسی، دکتر علی شریعتی و امیرپرویز پویان و من، مغرور هستیم. متأسفانه ملاحظه کردیم که مسعود غرور خود را به جغرافیا نسبت داد و از اعتراف کامل سر باز زد و هم‌زمان با این اعتراف چند مشهدی دیگر را نیز متهم کرد. با همین روحیه بود که مسعود رجوی، هر شکستی را پیروزی قلمداد می‌کرد.

در زمانی که دادگاه‌های نظامی بچه‌های مجاهدین، در جریان بود، مسعود نامه‌ای خطاب به دیگر زندانیان-آن هم بدون رعایت مقررات امنیتی- نوشته بود که پیام این بود: بچه‌ها به این رسیده‌اند که بیشتر زنده بمانند و اعدام نشوند. متأسفانه این نامه لو رفت و ساواک از خطمشی بچه‌های مجاهدین باخبر شد و برعکس آن عمل کرد و احکام را در دادگاه‌های تجدیدنظر سنگین‌تر کرد. روز ۳۱ فروردین ۱۳۵۱، خبر اعدام چهار نفر از اعضای شورای مرکزی سازمان در روزنامه‌ها منتشر شد؛

ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگانی و علی میهن‌دوست. به دنبال این خبر نوشته بودند که مسعود رجوی به دلیل همکاری در طول بازجویی مشمول عفو ملوکانه و با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شده است. وقتی مسعود رجوی از این خبر مطلع شد، دچار تشنج شد و با گرد سیانور قصد خودکشی داشت که برادری مانع او شد. این پرسش‌جاندار مطرح بود که اگر خطمشی سازمان زنده‌ماندن است، حال که مسعود اعدام نشده بود، باید خوشحال می‌بود یا از نگرانی خودکشی می‌کرد؟ متأسفانه روحیه او طوری بود که به‌جای پاسخ به این پرسش ناراحت می‌شد و عوارض بعدی آن این بود که نسبت به پرسشگر دچار کدورت می‌شد. عملکرد او طوری بود که در زندان قصر در سال ۱۳۵۱، طی یک انتخاباتی برای انتخاب رهبری در زندان، از بین هفتاد نفر فقط یک رأی آورد و از ناراحتی گریه کرد که چرا بچه‌ها با او این‌گونه برخورد می‌کنند. اقدام دیگری که مسعود رجوی در آن نقش اساسی داشت این بود که در سال ۵۱ این مقوله را پذیرفتند که یک نفر می‌تواند عضو مرکزیت و مارکسیست باشد و پیش‌نماز جماعت هم بایستند! پذیرش این مقوله بود که نطفه تغییر ایدئولوژی در سال ۵۴ شد. این درحالی بود که جز سه نفر، مسعود رجوی و موسی خیابانی و محمد حیاتی که در تصمیم‌گیری شرکت داشتند، جمع ۷۰ نفره مجاهدین زندان بی‌خبر بودند و در واقع برای اولین بار به‌طور چشمگیری توده‌های سازمانی دور زده شدند. من این خبر را در شهریور سال ۵۲ از زین‌العابدین حقانی در زندان عادل‌آباد شیراز شنیدم. وقتی از زندان آزاد و دو مرتبه در سال ۵۵ دستگیر شدم به پرویز یعقوبی در زندان قصر از سر دلسوزی گفتم که مسعود باید در برابر این تصمیم‌گیری پاسخگو باشد و همین امر کدورت‌هایی را به بار آورد. مسعود هیچ‌گاه این را نپذیرفت و من در مقاله‌ای با عنوان چاه استراتژی گفته‌ام تا زمانی که مسعود به این اشتباه و خطا اعتراف نکند کارهای دیگرش هم خطا روی خطاست و خطاهای مضاعف. درنهایت پیش‌بینی بنیان‌گذاران درست از آب درآمد و بالاخره غرور او ضربه خود را زد. در سال ۵۳-۵۲ غرور او به غرور تشکیلاتی تبدیل شد و از زندان به بیرون از زندان پیام داد که چند عمل مسلحانه انجام شود تا موضع مجاهدین در زندان در برابر مارکسیست‌ها تقویت شود و این درحالی بود که سازمان در بیرون از زندان در فاز ایدئولوژیک به سر می‌برد و هر عمل مسلحانه عوارضی داشت.

در جریان ضربه سال ۵۴ به سازمان مجاهدین و تغییر ایدئولوژی، تقی شهرام در گفت‌وگو با حمید اشرف مطرح کرد که ۵۰ درصد از اعضای مذهبی سازمان تصفیه شدند تا پیروزی مارکسیسم بر اسلام تضمین شود و بچه‌های مذهبی نتوانند به نام اسلام تشکیلی راه بیندازند. طبیعی بود که این تصفیه‌ها با یک تمرکز شدید و بی‌رحمانه تشکیلاتی انجام گرفت که بحث مستقلی می‌طلبد، اما ما دیدیم که در واکنش به کار تقی شهرام، مسعود رجوی بعد از مطلع‌شدن از ضربه ۵۴ و بیانیه تغییر ایدئولوژیک شدیداً به سمت تمرکز تشکیلاتی و بایکوت‌کردن و تصفیه منتقدین روی آورد. او به‌جای

تبیین این امر که ۹۰ درصد کادرها تغییر ایدئولوژی داده بودند و دلجویی از هواداران سازمان لازم است، به مخالفت با آن‌ها پرداخت؛ این روش تمرکزگرایانه شدید به جایی رسید که در زمان انفجار در مقر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیرماه ۱۳۶۰، ۹۰ درصد اعضا و هواداران سازمان بی‌خبر بودند و درواقع دور زده شدند. مشابه همان کاری که در سال ۴۳ توسط مؤتلفه انجام شد که اعضای پایین این سازمان از شروع عملیات مسلحانه و ترور منصور بی‌اطلاع بودند و غافلگیر شدند.

به یاد دارم پدر طالقانی در سال ۵۸ خطاب به سران مجاهدین گفته بودند حال که یک انقلاب توحیدی اسلامی و مردمی انجام گرفته و رهبری خود را پیدا کرده، این‌همه سلاح سنگین به چه درد شما می‌خورد؟ نتیجه گرفته بودند که مجاهدین با انقلاب هماهنگ شوند و از حمایت پدر طالقانی بهره‌مند شوند. ولی مسعود رجوی این دلسوزی پدر طالقانی را نپذیرفت؛ اما در سال ۲۰۰۳ و در جریان اشغال عراق، با خفت و خواری توسط امریکایی‌ها خلع سلاح شدند. ضرب‌المثلی می‌گوید پرسشگری برای عده‌ای سمی است مهلک و جواب‌گویی سمی مهلک‌تر. طبیعی است که راه برون‌رفت، به‌جای پذیرش اشتباهات مخفی‌شدن مسعود رجوی و فرار از پاسخگویی است.

نامه محمدرضا سعادت [i] از زندان اوین، آیه هشداردهنده‌ای بود که مسعود رجوی مضمون آن را برنتافت. نخست اینکه این نامه به خط محمدرضا سعادت بود و ما نمونه دستخط‌های او را از دورانی که در زندان قصر، ما را بایکوت می‌کرد و سعی می‌کرد منزوی کند، داشتیم. دوم اینکه در مورد او بعد از بازداشت، هیچ شکنجه‌ای اعمال نشده بود. سوم اینکه مفاد نامه سعادت مشخص‌کننده خطمشی بنیان‌گذاران و بیانیه ۱۲ ماده‌ای سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ در زندان اوین بود. چهارم اینکه نامه او نشان‌دهنده انحراف اصولی محمدتقی شهرام بود که متأسفانه همان انحراف استراتژیک را مسعود رجوی نیز مرتکب شد. بدین معنا که اصل «اتحاد نیروها علیه امپریالیسم» اصلی بود که در بین نیروها در مورد آن اجماع بود و محمدتقی شهرام با معیارهای خودش این اصل را زیر پا گذاشت و به حذف و ترور جریان مجید شریف‌واقفی و مرتضی صمدیه‌لباف پرداخت که به قول شهرام خرده بورژوازی چپ و ضد امپریالیست بودند.

سعادت در نامه خود به مسعود رجوی و مجاهدین پیرو او هشدار می‌دهد که ما بایستی خشم ضد امپریالیستی آیت‌الله خمینی را در معادلات استراتژیکمان به‌حساب بیاوریم. البته اشتباه آشکاری که رخ داد اعدام سعادت بود و خطای آشکارتر مجاهدین این بود که به‌جای توجه به محتوای راهبردی نامه او، روی اعدام او مانور دادند. درحالی‌که محتوای نامه، هشدار و فرصتی تاریخی برای اصلاح خطمشی بود. به‌راستی برنتافتن و انکار حقایق این نامه را چگونه می‌توان تبیین کرد؟! درحالی‌که سعادت از دوستان بسیار نزدیک مسعود رجوی بود و مسعود را قبله خود می‌دانست.

همچنین یادمان می‌آید که در یک فرصت تاریخی، مرحوم امام، بدین مضمون خطاب به رهبری سازمان گفتند که با برداشتن یک گام از طرف شما یعنی تحویل اسلحه‌ها، من گام‌های بسیاری به‌سوی شما برمی‌دارم و به سراغ شما می‌آیم؛ اما رهبری سازمان با تن‌دادن به چنین پیشنهادی راهی را در پیش گرفت که در نهایت با سرافکندگی توسط امریکایی‌ها در پادگان اشرف خلع سلاح شد. درحالی‌که در صورت رخ‌دادن چنین ملاقاتی بین رهبری سازمان و رهبر انقلاب می‌توانست با حذف حاشیه‌ها و عناصر ضد مجاهد، موفقیت بزرگی برای سازمان و انقلاب باشد.

در آخرین ملاقاتی که نزدیک افطار یک روز رمضان سال ۵۸ با مرحوم طالقانی داشتیم، ایشان ضمن انتقاد از مجاهدین می‌گفتند علت حمایت من از آن‌ها این است که نگرانم مبادا به خانه‌های تیمی بروند و دست به اسلحه ببرند. آن‌ها به‌جای پذیرش نصیحت‌های طالقانی – باینکه ایشان را پدر طالقانی و فرمانده خود خطاب می‌کردند- دلسوزی‌های او را برنتافتند. مسعود در محفلی گفته بود که رگ آخوندی طالقانی گل کرده و در سه مورد راهبردی با هم اختلاف پیدا کرده‌ایم. نخست پذیرش رهبری امام، دوم برخورد مارکسیست‌ها و سوم برخورد با گروه‌های کرد. طالقانی در خطبه‌های نماز جمعه گفته بودند، مگر مارکسیست‌ها دست‌هایشان پینه بسته است که خودشان را قیم کارگران می‌دانند؛ و در مورد جنگ کردستان گفته بودند اگر این جنگ ادامه یابد هیچ‌چیز از انقلاب نمی‌ماند و من و امام مجبور می‌شویم سوار تانک شویم و به آنجا برویم.

این غرور پس از پیروزی انقلاب به‌صورت زیر خود را نشان داد: پدر طالقانی برای انقلاب، چند ویژگی قائل بودند؛ شکوهمند، توحیدی، اسلامی و مردمی. فرض کنیم مجاهدین به رهبری مسعود رجوی از حقانیت کامل برخوردار بودند. آیا درست بود که با چنین انقلابی مبارزه مسلحانه‌ای را شروع کرد؟ بهمن نیرومند، از مبارزان پرسابقه، چند سال بعد از انقلاب، گفته بود اشتباه ما در ابتدای انقلاب ذاتی خود ما بود. چراکه با آن‌همه آزادی ما خطمشی نادرستی را اتخاذ کردیم و با مردم رودررو شدیم و وقتی که مردم به نجات‌دهنده‌ای نیاز دارند کسی به کمک آن‌ها نمی‌آید. فرض کنیم که مجاهدین از حقانیت کامل برخوردار بودند و طرف دوم باطل مطلق باشد، ولی درگیری مسلحانه با جریانی که از نظر کمی و کیفی یک نامعادل بود، با کدام عقل سلیمی هماهنگی داشت؟ نخست اینکه اگر این خطمشی مبارزه مسلحانه درست بود، چرا رهبران اصلی مجاهدین به‌ویژه مسعود رجوی در ایران نماندند و مقاومت نکردند؟ چرا وقتی که در ۷ تیر ۱۳۶۰، مقر حزب جمهوری اسلامی را منفجر کردند، این انفجار را به عهده نگرفتند؟ درحالی‌که پس‌لرزه‌های آن به‌تمامی ملت ایران و تشکل‌های ایران و سمپات‌های مجاهدین سرایت کرد و ۹۰ درصد اعضا و هواداران مجاهدین در تهران و شهرستان‌ها دستگیر و با احکام سنگین روبه‌رو شدند.

مائوتسه‌تونگ رهبر انقلاب چین، مقوله‌ای را مطرح کرد به نام «اپورتونیزم تشکیلاتی» و آن این است که رهبری در یک خطمشی چپ‌روانه اعضای حزب را بدون چتر دفاعی در معرض حمله طرف مقابل قرار دهد. این در حالی است که چپ‌روی تئوری دارد؛ اما آنچه مجاهدین انجام دادند یک عمل بدون تئوری و تندروانه بود.

برای نمونه بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین از سال ۴۴ تا ۴۷ را دوره کسب صلاحیت و انتخاب خطمشی اعلام کردند و در سال ۴۷ طی سه گروه جداگانه با آگاهی کامل به خطمشی مبارزه مسلحانه رسیدند؛ یعنی از آن به بعد، هرکسی عضوگیری می‌شد، می‌دانست در چه جریانی و با چه خطمشی قرار دارد، اگر در مقام مقایسه قرار بگیریم، اعضا و هواداران سازمان مجاهدین به رهبری مسعود رجوی، (جز عده محدودی) به‌هیچ‌وجه از شروع عملیات مسلحانه و انفجار حزب خبر نداشتند و با شنیدن این خبر غافلگیر شدند و زندان‌ها پر شد. چرا بعد از انفجار مقر حزب جمهوری مسئولیت آن عمل، صادقانه پذیرفته نشد؟ پس از تشییع‌جنانه باشکوه مردم از شهدای حزب جمهوری اسلامی، به لحاظ راهبردی سزاوار بود که مجاهدین به اشتباه خود پی برده و خطمشی خود را اصلاح کنند و حداقل اجازه ندهند که اعضا و هواداران پایین سازمان به زندان‌های طولانی یا اعدام محکوم شوند. در سال ۶۱ و ۶۲ که مدت ۹ ماه در سلول انفرادی اوین و رجایی شهر زندانی بودم، شعارهایی به دیوار نوشته شده بود. یکی از این شعارها این بود: «ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد/ سمپات مانده باشد، مسئول رفته باشد». یکی از کادرهای شناخته شده سازمان که دستگیر شده بود، نارضایتی خود را از وضعیتی که در آن بود، این‌گونه توصیف می‌کرد: «نه رجوی و نه لاجوردی» و در پاسخ به اینکه راه برون‌رفت چیست، می‌گفت: «شهادت». در یک پنجشنبه روزی، خانواده‌های زندانیان مجاهدین به ناهار در لوناپارک اوین دعوت شدند، دادستان تهران طی سخنرانی برای آن‌ها، معادله وحشت‌بار «ترور - اعدام» را مطرح کرد که مدتی بعد با عقب‌نشینی مجاهدین، ترور و اعدام متوقف شد. من در آن مقطع از یک‌سو به دلسوزی طالقانی و دیگر دلسوزان فکر می‌کردم که مجاهدین را از مبارزه مسلحانه منع می‌کردند و از سوی دیگر به این معادله پرهزینه و سرانجام تراژیک آن فکر می‌کردم.

مجاهدین به رهبری رجوی در حالی از مقاومت و شورای مقاومت صحبت می‌کردند که افراد اصلی همه به خارج از کشور رفته بودند و این، من را به یاد ژنرال دوگل و نهضت مقاومت فرانسه انداخت: نهضت مقاومت فرانسه در برابر حمله وحشیانه فاشیست‌های آلمان، مقاومت‌های جانانه‌ای از خود نشان دادند، ولی وقتی بعد از پیروزی متفقین بر لشگریان هیتلر، ژنرال دوگل به فرانسه آمد، حاضر نشدند عضویت او را در نهضت مقاومت فرانسه بپذیرند و به او گفتند دلایلش این است که در انگلستان از راه دور مقاومت می‌کرده است. این موضوع قابل‌مقایسه با اتفاقات اخیر است. این چه

مقاومتی است که همه اعضای اصلی در فرانسه به سر ببرند و عمده فشار روی اعضا و هواداران باشد.

عموماً در یک مبارزه مسلحانه اصیل، آدم‌های شرور و شکنجه‌گر حذف می‌شوند، ولی مبارزان مسلحانه به رهبری مسعود رجوی شخصیت‌هایی را ترور می‌کردند که سوابق مبارزاتی اصیلی را در دوران ستم‌شاهی داشتند یا زندان‌هایی را تحمل کرده بودند و از حمایت مردمی برخوردار بودند و بعد از شهادتشان نیز توده‌های مردم آنها را تشییع می‌کردند. مسعود رجوی در تبیین این خطمشی در یک سخنرانی در رادیو بغداد، گفت ما تلاش کردیم افراد کیفی نظام را از بین ببریم تا افراد کم‌کیفیت در نظام حاکم شوند و نظام دچار سوءمدیریت شده و توده‌های مردم با چنین نظامی درگیر شوند و این راه مبارزه توده‌ای است. آیا این یک استراتژی جوانمردانه و صادقانه است؟ آیا در یک رویارویی در برابر مردم، رهبری سازمان در این‌باره می‌تواند پاسخگو باشد؟ در دوران سازندگی (دولت پنجم و ششم) آقای دکتر ولایتی وزیر امور خارجه، در پی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ خطمشی تعدیل در سیاست خارجی را مطرح می‌کرد، مسعود رجوی در سخنانی خطاب به امریکا مدعی بود که اگر جمهوری اسلامی راه تعدیل را انتخاب کرده، به دلیل ترورهای زیادی است که ما انجام داده‌ایم و چاره‌ای جز تعدیل ندارند و این باید به حساب ما گذاشته شود و جمهوری اسلامی در ذات خود نمی‌تواند راه تعدیل را دنبال کند. او از یک‌سو در طول جنگ با طارق عزیز وزیر خارجه عراق و سپس با صدام ملاقات کرد و او را بوسید؛ درحالی‌که صدام نه تنها به مردم ایران، بلکه به مردم عراق نیز رحم نمی‌کرد و در یک روز پنج هزار نفر از مردم حلبچه را با بمباران شیمیایی به شهادت رساند و نزدیک به ۱۰ هزار نفر را مجروح کرد. از سوی دیگر از سازمان امنیت عراق، کمک‌های اطلاعاتی و مالی می‌گرفت.

متأسفانه وقتی در مهرماه ۵۹، چهار استان کشور ما توسط بعث عراق اشغال شد، تحلیل اعضای بالای سازمان این بود که بعثی‌های عراق سوسیالیست هستند و ایران و حکومت ایران، بازار آزاد را پذیرفته است و بدین لحاظ مترقی‌تر از حکومت ایران است. این تحلیل، نزدیکی آنها را به بعث عراق نشان می‌داد و اگرچه بخشی از آنها در جبهه‌ها حضور داشتند؛ ولی روح کلی رهبری‌شان این‌گونه نبود.

ماجرای علی زرکش، روندی جانگناه داشت. او که در سال ۵۲ عضوی از جنبش دانشجویی بود، سعی کرد به زندان بیاید تا با مجاهدین ارتباط مستقیم داشته باشد. در سال ۵۵ که من به زندان قصر رفتم، او عملاً مسئول تشکیلاتی مجاهدین زندان قصر شده بود. من با او چهار ساعت صحبت کردم. جمع‌بندی‌های من را می‌پذیرفت و از شهید کاظم ذوالانوار بسیار دفاع می‌کرد و معتقد بود بار مسائل و مشکلات زندان روی دوش ذوالانوار است، درحالی‌که در آن زمان مسعود خود را درگیر مطالعات

فلسفی کرده بود و به این ترتیب به رجوی انتقادات سختی داشت. طولی نکشید که او را از زندان قصر به زندان اوین منتقل کردند که در آنجا با بایکوت و انزوای مسعود روبرو شد و بعد از بازی روی پیچ و مهره‌های مغز او، [ii] علی کنش‌گر به علی کنش‌پذیر تبدیل شد و از آن به بعد مسعود را قبله خود می‌دانست و نزدیک‌ترین فرد به مسعود تلقی می‌شد. در سال ۶۱ و در جریان ختم‌شی مبارزه مسلحانه و وقایعی که در خانه تیمی زعفرانیه اتفاق افتاد، به جای موسی خیابانی به فرماندهی نظامی نیروهای درون ایران منصوب شد. از پیش معلوم بود که سرنوشت مبارزه مسلحانه راهی جز بر جای‌گذاشتن هزینه‌های اجتماعی و عقب‌نشینی ندارد. در پی ضربات زیادی که به خانه‌های تیمی مجاهدین در سال ۶۱ و ۶۲ خورد، آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند و علی زرکش هم به پاریس رفت و در کنار مسعود نقش زیادی در ازدواج او با مریم داشت و مورد اعتماد مسعود بود. زرکش انتقادی را مطرح می‌کند و آن این است، حال که ما اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستیم و تمامی احزاب و دستجات و شخصیت‌های اپوزیسیون با ما مخالف هستند، آینده این روند به کجا منتهی می‌شود؟ یکی اینکه این سؤال خوشایند مسعود نبود و نقد جانداري به استراتژی او تلقی می‌شد. دیگر اینکه او از همه زیربوم‌های زندگی مسعود اطلاع داشت و نقش زیادی در رهبری او داشت. گویا به دلیل عقب‌نشینی نیروها از ایران، محاکمه‌ای علیه او ترتیب داده و به اعدام محکوم می‌شود. او بدترین دوران زندگی خود را زیر حکم اعدام آغاز می‌کند و در نهایت به‌عنوان راننده مهمات در عملیات موسوم به فروغ جاودان شرکت کرده و به دیار دیگر می‌شتابد. عملیاتی که نه فروغ و روشنایی داشت و نه جاودانگی، نه دنیوی بود و نه اخروی، نه آینده‌نگری داشت و نه ژرف‌نگری، بلکه ویژگی بارز آن بینش ظاهربین و نزدیک‌بین بود. عملیاتی که تبلور و انباشت خطاهای استراتژیک گذشته بود و تمام ویژگی‌ها و رفتارهای مسعود در آن مستتر بود. عملیاتی غافلگیرانه و عجولانه که در چند روز طراحی شد؛ یعنی از ۲۷ تیر ۶۷ (پذیرش قطعنامه ۵۹۸) تا چهارم مرداد که عملیات شروع شد. مسعود رجوی از موضع فرمانده کل قوای مجاهدین و شورای مقاومت، این عملیات را مانند ۳۰ خرداد ۶۰ عاشورایی نامید، یعنی غیرقابل‌برگشت و بدون توجه به معادله نیروها از نظر عده و عده. در نقد این راهبرد باید گفت، نخست اینکه کاروان حسینی قصد جنگ و براندازی نداشت و دوم اینکه وقتی اجازه ندادند به کوفه بروند خواستند به مدینه برگردند؛ اما شمر و ابن‌زیاد با این برگشت نیز مخالفت کردند؛ زیرا هم رفتن به کوفه و هم برگشت به مدینه، استراتژی پیروزی بود [iii]. این پرسش جاندار مطرح است که چرا مسعود در روز سوم عملیات فرمان برگشت و عقب‌نشینی به نیروهایش داد. نخست، او حرکت امام حسین (ع) را هم درست نفهمیده بود. دوم، ۳۰ خرداد ۶۰ را نیز عاشورایی و برانداز نامیده بود. درحالی‌که قبلاً ادعا می‌کردند که در روز ۳۰ خرداد ۶۰ قصد براندازی نداشتند و تنها یک تظاهرات ساده برگزار کرده بودند.

امام حسین (ع) در هر مقطعی یاران خودش را از اهداف مطلع می‌کرد، به طوری که به کاروانی یکدل و یک‌زبان تبدیل شده بودند. در حالی که مسعود، در طول جنگ شعار صلح و دموکراسی و مخالفت با جنگ را می‌داد و تلقی این بود که از آتش‌بس و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ خوشحال شده است؛ اما پرسشی که پاسخی نداشته و ندارد این است که چرا در عرض چند روز استراتژی عوض شد و دست به جنگ زدند. آیا توضیح کاملی به توده‌های سازمانی داده بودند؟ یا دورزدن توده‌ها و به اصطلاح «ابزار-توده‌ای» شکل گرفت و نیروهای تحت فرماندهی خود را در یک ستون پشت سر هم و با فواصل کم در جاده‌ای که پشتیبانی هوایی آن را به صدام و بعث عراقی سپرده بود که این وابستگی نیز مخالف اصول اولیه مجاهدین بود و فکر نکرده بود که اگر این پشتیبانی انجام نگیرد -که نگرفت- یا تصادفی در جاده رخ دهد و ترافیکی به وجود آید یا هوانیروز ایران با بالگرد به این ستون حمله کند چه فاجعه‌ای رخ خواهد داد. آیا فرمانده کل قوا از مشکلات راه، دشت چارزبر و تنگه چارزبر خبر نداشت و این مشکلات را برای نیروهای تحت امر خود توضیح نداده بود؟ اگر هدف عملیات تصرف تهران یا کرمانشاه بود که به هیچ‌یک از این اهداف نرسید و شکست کاملی تلقی می‌شد، اما روحیه مسعود روحیه‌ای بود که هر شکستی را پیروزی تلقی می‌کرد. این را چگونه باید تبیین کرد؟ عملیات به قول مائو تسه‌تونگ مصداق کامل اپورتونیزم تشکیلاتی بود به این معنی که نیروهای تحت امر را در یک نامعادله بدون تئوری و بدون حمایت وارد کرده و در معرض یورش قرار دهد و مسلخی برای آنان بسازند که جسد ۱۲۰۰ نفر از افراد خود را در روند عقب‌نشینی به عراق ببرند. مصداق کامل دورزدن توده‌ها و در واقع «توده- ابزاری» را در این عملیات می‌توان مشاهده کرد.

حتی اسرائیلی‌ها برای کشته‌ها و زخمی‌های خود ارزش زیادی قائل‌اند و برای دستیابی به آنها حاضرند امتیازات زیادی بدهند؛ اما در این عملیات فقط سرعت و ضربت مهم بوده و هیچ معیار انسانی رعایت نشد. چرا که اجازه نداشتند عملیات را برای نجات مجروحان متوقف کنند. وقتی یک رزمنده نمی‌تواند مجروح آغشته به خونی را نجات دهد، چه حالی به او دست می‌دهد، جز افسردگی؟ دانش مختصر راهبردی هم اجازه نمی‌داد که از نظر نظامی نیروها را در یک جاده به سمت تهران روانه کنند، ولی او این کار را کرد. مسعود رجوی به هیچ‌یک از این پرسش‌ها پاسخی نداده و نخواهد داد. شاید بتوان گفت تنها تئوری او که در همه‌جا مصداق داشته این بوده که گفته است و مکتوب هم شده که توده‌های سازمانی در برابر من پاسخگو بوده و من به هیچ‌وجه پاسخگوی آنها نیستم، بلکه من تنها در برابر خدا پاسخگو هستم. مسعود رجوی امروز هم آنجاست که پرسش‌ها را پاسخ نگوید.

[i]-سید محمدرضا سعادت در سال ۱۳۵۱ دستگیر شد و در زندان با جمع مجاهدین پیوند خورد. آموزش او با مسعود رجوی بود و به او خیلی نزدیک شد. در سال ۱۳۵۵ او با یک سازمان‌دهی خاص از اوین به زندان قصر آمد و برخورد با جمع مجاهدین را شروع کرد. سعادت سعی کرد از

طریق تفرقه این جمع را منهدم کند و زمانی که موفق نشد شیوه بایکوت، انزوا و زندان در زندان در زندان را برای این جمع فراهم کرد. کارهای او تماماً به دستور مسعود رجوی انجام می‌گرفت که شرح مفصل آن در جلد سوم خاطرات لطف‌الله میثمی خواهد آمد. سعادت در سال ۵۸ به اتهام ارتباط با سفارت شوروی دستگیر و طی محاکمه‌ای به ۱۵ سال حبس محکوم شد ولی بعد از خرداد ۶۰ اعدام شد و اعدام او با مخالفت دولت رجایی روبه‌رو شد.

[ii] اصطلاحی بود که مسعود و نزدیکانش درباره افراد پرسشگر به‌کار می‌بردند و به آنها می‌گفتند بهتر است پیچ و مهره‌های مغزت را در اختیار من قرار دهی تا اصلاح شوی. که به زبان انگلیسی آن را manipulation می‌گفتند، وقتی مسعود قبل از آزادی‌های سال ۵۷ به زندان قصر آمد با دوستان ما نیز همین برخورد را داشت.

لطف‌الله میثمی، ۱۳۸۸، «راه حسین استراتژی پیروز»، انتشارات صمدیه.

اختفای بزرگ و وضعیت رجوی

فرزاد فرزین فر، سوئد، ۱۲-۷-۲۰۰۵

در این جهان پر از وحشت و ترور و پراشوب و پرهیاهو و بهم ریخته و بغرنج و وانفسا، و انبوه انبوه جنایتکار که پراکنده اند، ... و انسان امروز که بدرستی از رنج بسوی شادی حرکت می‌کند ... ، کسی به فکر این نیست که سرنوشت جنایتکاران را دنبال کند و سلامت روانی خود را بخطر بیاندازد، مگر ذهنهای کنجکاو که آنهم تابع علل مشخصی است و نباید از کنار هیچکدام از این موارد به سادگی گذر کرد و ... ،

پرداختن نگارنده به این مقوله، نه از بابت حائز اهمیت بودن موضوع فوق بطور مجرد است و نه ارزش وجودی دارد و نه ارزش حقیقی و نه ارزش حقوقی، و آنقدر این جنایتکار نازل و بی ارزش است که حاضر نیستم حتی یک دقیقه به این جنایتکار فکر کنم بخصوص اینکه صدها موضوع دلپذیر و اساسی برای فکر کردن و کنکاش و پیگیری وجود دارد.

انگیزه اصلی نگارش متن فوق از طرف نگرنده، سیاست موزیانه و کثیفی است که پشت پرده این قضیه عمل می کند و سعی در تحریف واقعیتها دارد و بگونه ای همیشه سعی در فرهنگ سازی و تاریخ سازی بگونه ای فاشیستی و روانی بمنظور گریز و فرار از پاسخگویی نسبت به اعمال جنایتکارانه و کثافتکاریهایش دارد تا هاله ای از تقدس کاذب را برای این جلاد خون آشام کثیف حفظ کند .

با آشنایی به روانشناسی فرقه مافیایی رجوی - باند تبهکار مجاهدین خلق - ، این جریان در یک بزنگاه با تبلیغات سرسام آور و پر تراکم و بیمارگونه و هیجان برانگیز این جنایتکار را از پرده غیب و محل اختفاء اش بیرون آورده و لباس تقدس بتن کرده و بعنوان قهرمان معرفی کرده، بدون اینکه حتی حاضر به پاسخگویی به سیل جنایتها و خیانتهایش باشد و موجی از شانناژ و توهین و تهمت و ناسزاگویی و فحاشی براه خواهد انداخت تا هیچکس جرات سوال کردن به خود ندهد تا موج برآمده از سر بگذرد و جلاد فاتح میدان شود!

آنچه که به توهم عمومی دامن زد اطلاعیه موسوم به پذیرش خلع سلاح - باصطلاح آتش بس؟! با آمریکائیهها بود- این هم مانند خود رجوی از آن دروغهای شاخدار بود که افکار عمومی را فریب داد ! چرا ؟ این یک تاکتیک فرار بود تا :

اولا - محل اختفای اصلی رجوی پلید لو نرود و کسی دنبال این مسئله نباشد و حتی سوالی در ذهن کسی شکل نگیرد و برایشان کم هزینه تر می باشد تا در موقع مناسب یک ناجی؟! برحق از پرده غیب ظهور کند و طلبکار مردم ستمدیده ایران ! ثانيا - مصرف درونی برای نیروهای دربند شکنجه گاه اشرف ، تا وانمود شود این دجال خون آشام در کنار آنهاست و صحنه را ترک نکرده است . ثالثا - به این نکته فریبنده باید توجه داشت که اطلاعیه نویسان فوق کسی جزء چند عامل سرسپرده موسوم به شرای رهبری نیست . رابعا - به یک نکته اصلی باید توجه داشت که هر موضعگیری که این

جریان منحنی میکند چیزی جزء دروغ چیز دیگر نیست و باید رفت آن را تجزیه و تحلیل کرد و در نفی آن حقیقت را اثبات کرد! چون این یک جریان نفی ای هست و هیچ اصل اثباتی با خود به همراه ندارد!

اگر به روانشناسی رفتاری این باند تبهکار نگاه کنید میبینید که هیچوقت به مردم - که هیچ - و نیروهایش هیچ گزارش درست نمی دهد و همه در ذهنشان این سابقه تاریخی را در آرشیو دارند که هر سوال ذهنی حول آنها با چه فحشها و پرونده سازیها همراه است! بنا براین یک تابلوع سوال ممنوع در ذهن همه کاشته اند مخصوصا در بندیان قتلگاه اشرف و اراذل و اوباش خارج

کشوری!!

این هم نه اتفاقی هست و نه از سر فراموشی ، اینها که روی فرار بزرگ این جنایتکار از ایران به خارج ، و فرار خفت بار از فرانسه و خزیدن در قبای صدام حسین دهها هزار ساعت هزینه و تبلیغ کردند و نانش را خوردند و از آن سرفصل ساختند و جزء آموزشهای ایدئولوژیک درون تشکیلاتی قرار دادند! چطور شد که خاموشی و سکوت پیشه کردند؟ آبرو و حیا هم که ندارند که فکر کنیم شرم کشیدند!

از فردای فرار بزدلانه مریم عضدانلو - آنها هم با اسم مستعار و قاچاقی که تحت پیگرد قانونی هم قرار دارد - و همپالگهایش به اروپا ، دو موج متفاوت ایجاد شد ۱ - رجوی در عراق توسط آمریکائیا دستگیر شده است و تحت حفاظت آمریکائیا قرار دارد و برای آنها کار میکند ۲ - در خاک اروپاست و یا در یکی از کشورهای اسکاندیناوی بسر میبرد .

شق اول ساخته و پرداخته ستون پنجم مجاهدین است آنها عناصر دست چنم را به اروپا منتقل کردند تا مبادا دستشان رو شود! مگر رجوی چه ارزشی دارد که آمریکائیا روی او سرمایه گذاری کنند و دستگیری او را اعلام نکنند؟ می خواهند این جنایتکار را مجددا مهم جلوه بدهند؟! بنابر این دروغ

مقدس را مثل خودش بریزید توی آشغال دانی! و اما شق دوم ، موضوع به رسانه ها هم کشیده شد منجمله رادیو پژواک دو بار مصاحبه - اگر درست بیاد داشته باشم - با پرویز خزائی انجام داد و ایشان پاسخ داد همان جای که بود هست؟! و درست خودش نفهمید چه گفت! و در جای دیگر گفت: نمیداند. و به جای پاسخ دادن به سوال اصلی شروع به تبلیغ شهر مردگان اشرف کرد!؟

ستون پنجم مجاهدین - ارادل و اوباش - تمام سعی خود را کردند تا از طرح هر گونه سوال راجع به این موضوع جلوگیری کرده و این فضا را کاملاً خنثی کرده و این موج را پشت سر بگذرانند! و همچنین این اوباش مرتباً اطلاعات انحرافی پخش میکنند که این جنایتکار در کشورهای عربی مثلاً در دبی است و وحشت عجیبی دارند از طرح و شکل گیری سوال جدی و جریان جدی حول این موضوع!

ماهیت رفتاری و رفتار کلامی این باند تبهکار نشان میدهد که این مسئله خیلی برایشان حائز اهمیت است و بروشنی مشخص است که رجوی جنایتکار زودتر از همه به اروپا - به طور مخفیانه - منتقل شده است! اما کجا؟ او از کشور فرانسه اخراج شده بود و مدت اجازه اقامتش تمام شده بود و نمی توانست سر افکنده و بور شده بر گردد! او شکست خورده و ضایع شده و همدست صدام حسین است و مایع ننگ حتی برای خودش هست بنابراین بهترین راه مخفی شدن است! اما کجا؟؟ فرانسه عضو اتحادیه اروپا ، و عضو شنگن است اگر پناهنده ای از یک کشور عضو شنگن اخراج شود از حق درخواست پناهنده کی در کشورهای دیگر عضو برخوردار نیست! پس او کجاست؟؟؟

تنها یک کشور میماند که نه عضو اتحادیه اروپاست و نه عضو شنگن! و آن کشور نروژ است! و او در نروژ مخفی است!

آنها هسته اصلی فعلیتهایشان را به سوئد منتقل کرده اند تا از حساسیت در نروژ بکاهند و در موقعیت بهتری در نروژ برخوردار هستند بلحاظ حمایتی ، چون نروژ از سیاست اتحادیه اروپا مبنی بر

اعلام تروریست بودنشان پیروی نمی کند ! و اگر لو برود بیشتر
امکان مانور دارد ...!

غیبت رجوی ادامه خواهد داشت

امیر عاطفه، هلند 30/5/2005

با توجه به تلاشهای بی ثمر مسولین مجاهدین در جهت پایداری و ثبات نیروهای انسانی متمرکز در قرار گاه اشرف که منجر به جدا شدن تعداد کثیری از اعضای آنان گردید ، این بار نیز پس از حمله تروریستی آمریکا به خاک عراق پیامدهای روشنی را برای مریدانش به همراه داشت ، از جمله ناتوانی مطلق در جذب هواداران جدید و بلعکس از دست دادن نیروهای اسبق در پروسه های مختلف با ارقامی بالا.

دوم : به صدا در آمدن بلند گوهایی تبلیغاتی بر ضد جدانشدگان و در ماندگی آنان از دو دهه اخیر در مقابل اهداف و جنبشهای موفقیت آمیزشان در جهت افشاگری ضرب و شتم و شکنجه های قرون وسطایی و سیستم لاینقطع مافیایی داخل سازمان مجاهدین .

سوم: کنار زدن نقاب سیاسی از چهره و غرقاب سازمان مجاهدین و ماهیت تروریستی آنان در صحنه های سازش با صدام که بیانگر خیانت محض در حفظ آرمانهای مبارزاتی چندین ساله پیشمرگان دمکراسی بر علیه استکبار بود.

چهارم: تلاشهای مستمر مریم عضدانلو به همراه چای و قهوه و مطرب در گوشه و کنار خیابانهای اروپا برای پاک کردن ذهنیت آنان از مهر تروریست بر پیشانی مجاهدین و خشم ستیزه جویی بر علیه دسترسی ایران به پروژه اتمی

پنجم: محرز شدن رزالت رجوی در قبال فروش اطلاعات گوناگون به استخبارات عراق و همکاری با نیروهای سرکوبگر و نیز تلاشهای گسترده شورای ملی مقاومت برای رد گزارش دیده بان حقوق بشر.

این پنج مورد ، اندک مقوله ای شد سرگرم کننده و سخت عذاب دهنده برای اعضای مجاهدین و هواداران مفلوک این فرقه که تا چه مدت زمان باید به انتظار استقلال و باز یابی هویت خویش بنشینند . آیا سی سال ناتوانی و سفال شدن و خود فروشی به این و آن کافی نیست ؟

به تفکر من محور شدن رجوی در طی بیش از دو سال با سناریوی از قبل تدوین شده آمریکا از صحنه سیاست حاکم امروز عراق ، خود ترفند کهنه ای است برای ارزشیابی نظریه افکار عمومی بخصوص صاحب نظران سیاسی معطوف به این فرقه منفور تا اینکه از قوه تخیلات سیاسی آنان اندیشه برتری را جهت بهره برداری دراز مدت خود از مجاهدین و رهبریت آن داشته باشد و برای رجوی نه تنها تحمل این مدت زمان تفاوتی نخواهد داشت بلکه به امید آینده ای روشنتر از گذشته مینگرد . نتیجتاً ایشان با افتخار منتظر خدمت است زیرا که شخصاً فرصت طلب است و به توانمندی های مزدورانه خویش در آینده می اندیشد ، و دلیلی هم برای حضور در صحنه سیاست ندارد زیرا همه چیز آرام پیش میرود.

و آمریکا هم صبورانه همان شیوه ای را که برای تربیت چندین ساله بن لادن ها بکار گرفت تا بتواند به موقع از آنان در جنگ افغانستان با روسیه و زدن برجهای خودش در سپتامبر ۲۰۰۲ استفاده کند ، از مجاهدین نیز با همان معیارهای ارزشی که از کار نامه چهل ساله آنان به حافظه دارد در وقت خود استفاده خواهد نمود.

از قبیل:

1 - تجربیات سیاسی آنان ، که شامل شکنجه و ستم ، نفرت از راستی و خیانت با ضمانت بوده.

2- ایدئولوژی متغیر آنان زیر مارک اسلام که شامل ، مارکسیست ، فاشیست و آنارشویست بوده.

3- سوابق چریکی آنان، که شامل ترور شهری، انفجارهای جمعی و عملیات انتحاری بوده.

با عطف به این فاکتور ها ارزنده مجاهدین که نمودار کامل یک سازمان مافیایی هستند تا یک سازمان سیاسی ، باز نمیتوان به این

زودیاها از آمریکا و متحدینش انتظار داشت تا زمانی که خودشان را از این باتلاق عمیق استراتژیکی که منجر به از دست رفتن حیثیت سیاسی و مالیشان در جهان گشته بیرون نیاورده اند ، در این شرایط نقش رجوی را به اکران بگذارند.

باری ، بیشتر از این مدتها باید انتظار کشید تا مدفوع زنبوری ناشتایی سلطان شود ، بی تردید تا زمانی که امنیت نسبی در حکومت عراق برقرار نشود ، غیبت رجوی و سردرگمی فرقه اش ادامه خواهد داشت.

مسعود رجوی سخته کرده است

حبیب خرمی، هلند

روز شنبه ۲۸ می ۲۰۰۵ در یک نشست تحلیلی که با شرکت تنی چند از دوستان در هلند برگزار شد این نتیجه حاصل گردید که آقای رجوی رهبر مادام العمر مجاهدین در اثر ماهها دپرسیو سخته کرده است.

از شواهد و قرائن پیداست که رجوی قادر به تکلم نیست.

سخته و سکوت رهبر ایدئولوژیک مجاهدین خلق مسبوق به اوایل سال ۲۰۰۳ میلادی به هنگام حمله نیروهای ائتلاف به عراق است که منجر به سرنگونی صدام حسین و رژیم بعث او گردید.

آقای رجوی طبق گفته مهدی ابریشمچی از ۴ ماه قبل یقین حاصل کرده بود که در نهایت آمریکا به عراق حمله خواهد کرد لذا آقای رجوی در حالت افسردگی شدید روحی و بر باد رفتن همه رؤیاهای قدرت طلبانه اش به سر می برد .

حمله امریکا به عراق و سرنگونی سریع صدام شوک قلبی به رهبر وارد کرد و دستگاه تکلم وی را از کار انداخت.

طبق مدارک غیر قابل انکار آقای رجوی از تاریخ مارس ۲۰۰۳ یکبارہ زبان بست و تا کنون نہ تنها نتوانسته است به سخن آید بلکه دیگر قادر نیست در انظار عمومی و در جمع انسانها ظاهر شود.

حمله امریکا و سقوط رژیم بعث، علاوه بر شوک رهبری، شوک بسیار عظیمی را به مجاهدین خلق و کل سیستم وارد ساخت بطوری که این سیستم را مختل نمود و مرکزی ترین نقطه، یعنی نقطه رهبری و دقیقاً زبان وی را بطور صد درصد قفل و از کار انداخته است.

سکته که معنی سطحی و ساده آن ایست و سکون است شامل ایست و سکون هر چیزی می تواند بشود سکتۀ فیزیکی منجر به از کار افتادن قلب و یا مغز انسان می شود اما سکتۀ های دیگری نیز وجود دارد که از آن جمله سکتۀ سیاسی یعنی سکوت و سکون سیاسی است که دامنگیر رهبری خاص الخاص مجاهدین گردیده است.

فهم عمیق این نوع سکتۀ لازمہ برآورد کردن پارامتر هائی است که در آن دخیل بوده اند.

اما نوع سکتۀ ای که در مورد رجوی مطرح است به گونه ایست که ایشان دیگر قادر به تکلم نمی باشد. بسته شدن زبان به دو گونه ممکن و میسر است، یکی در اثر سکتۀ فیزیکی است که سکتۀ قلبی و مغزی را شامل می شود که در مورد رجوی هر دو نوع سکتۀ محتمل است و دیگری در اثر شکست و انسداد سیاسی است که منجر به بسته شده

دهان رهبر گردیده است اما به هر حال هر یک از این دوشق متصور باشد آنچه که مسلم است سکتہ و، سکوت است که گریبان رهبر را گرفته و ول نمی‌کند.

من احتمال نمی‌دهم که رجوی مرده باشد یعنی جسم او زنده است اما روحش مرده و در واقع مرده متحرکی است که مخفی شده و یا او را مخفی کرده اند.

احتمال دیگر این است که سکتہ علاوه بر بستن زبان، صورت او را از حالت عادی خارج کرده و کج و معوج نموده، بشکلی که شرم دارد در انظار ظاهر شود.

در هر صورت حمله امریکا باعث از کار افتادن سیستم حکومتی دیکتاتور سابق عراق و از طرفی از کار افتادن سیستم مغزی آقای رجوی دیکتاتور هم پیمان او گردیده است.

وارد شدن یکبارہ این همه مصیبت البته در توان هیچ فردی نیست و زیاد نباید رجوی را سرزنش کرد، عذاب تنهائی و اختفا و حرف مردم اگر به عذاب شکست و بد بیاری اضافه شود کافی است انسان را از پای درآورد.

در نوشتار آینده اگر فرصتی دست داد نکات دیگری در خصوص سکوت ۳۰ ماهه مسعود رجوی اشاره خواهم کرد.

رجوی کجاست؟

هنگامی که رجوی در عراق رحل اقامت افکند و از نزدیک به زیارت صدام حسین نائل شد، برای بچه های تشکیلات در بغداد، در ساختمان جلال زاده نشستی گذاشتند و مهدی ابریشم چی اندر برکات این عزیمت سخنها سر داد و از جمله گفت:

این یک نقطه عطف در حیات سازمانی است و با ملاقات مسعود با صدام ما به سطح روابط دولت با دولت رسیده ایم و اکنون همه الزامات سیاسی و حقوقی پیروزی فراهم شده و تنها یک قلم کوچک که غلبه نظامی است باقی مانده که آنهم بزودی حاصل خواهد شد و بعد ادامه داد که ما فرصت زیادی در اینجا نداریم و اگر بیش از یکسال در عراق بمانیم خواهیم سوخت. یکسال سپری شد و سازمان همچنان در عراق باقی ماند اما رجوی سوختن خود و سازمانش را مخفی کرد تا به نقطه آتش بس رسید.

وقتی که جنگ ایران و عراق تمام شد سازمان مجاهدین که روی جنگ حساب ۲۰ ساله باز کرده بود(آقای خمینی گفته بود اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد ما آماده ایم). یک بار دیگر سوخت اما به روی مبارک نیاورد.

آقای رجوی باید پس از آتش بس حساب خود را از عراق جدا می کرد و پی کاری دیگر می رفت اما "مقاومت" کرد و به امید "جرقه جنگ" در عراق باقی ماند(به همین جهت اسم سازمان خود را گذاشته "مقاومت" زیرا ۲۲ سال است که برای ماندن در عراق مقاومت می کند).

رجوی گفته بود وقتی خمینی بمیرد رژیم او هم خواهد مرد و خود را آماده کرده بود که در هرج و مرج بعد از مرگ خمینی با یک شبیخون حکومت بی صاحب را قبضه کند. اما خمینی رفت و رژیمش ماند. این بار هم رجوی سوخت. اما دم بر نیاورد.

در سال ۱۹۹۰ هنگامی که عراق به کویت حمله کرد و دنیا علیه عراق بپا خاست رجوی فاتحه صدام و عراق را خواند و "صلیب" خود را برداشت اما حاضر نشد عراق را ترک کند و "مقاومت" کرد و در عراق ماند و سوخت.

روزگار برعکس شده بود. روزی در سال ۱۳۶۵ خورشیدی مهدی ابریشمی هنگام آمدن رجوی به عراق، گفته بود اگر ظرف یکسال از عراق خارج نشویم خواهیم سوخت اما امروز اگر از عراق خارج می شدند می سوختند و امروز هم.

رجوی پس از شکست صدام از آمریکا برای این که ماندن خود در عراق را با بقای صدام تضمین کند به کمک او شتافت و اپوزیسیون کرد عراق را که به پا خاسته بودند سرکوب کرد و سوخت.

۱۲ سال گذشت و آمریکا دوباره به عراق حمله کرد و این بار صدام را ساقط کرد و رجوی کامل سوخت اما حاضر نشد سازمان خود را از عراق خارج کند و خشونت را کنار نهد. به دلیل مجموعه همین سوختن هاست که رجوی نزدیک به دوسال است از انظار مخفی شده و از اظهار نظر و حضور سیاسی شرم دارد زیرا از ۳۰ خرداد تا به امروز همه تحلیل ها و استراتژی و خط و خطوطش غلط از آب درآمده و مرحله به مرحله سوخته و دیگر مریدان حاضر نیستند لاطائلات او را بشنوند.

وقتی رهبر فرقه می سوزد سازمان مربوطه هم به بطبع خواهد سوخت حرف ما با سازمان مجاهدین تنها این است که او اقرار به سوختن کند تا بیش از این نه عرض خود ببرد و نه زحمت ما دارد.

فعلا مصلحت سازمان بر این قرار گرفته که یک چند صباحی مسعود از دید ها غایب و مریم عضدانلو که به خیال خود کمتر از مسعود رجوی زیر ضرب است رهبری سازمان را بعهده

گیرد تا آب ها از آسیاب بیفتند و رجوي در صورت زنده بودن دوباره سر و کله اش پیدا شود.

اما رجوي به فرض این که زنده هم باشد آدمي است سوخته و اگر هم بعد از غیبت چند ساله به صحنه باز گردد این غیبت چیزی از سوختن او کم نمی کند که بیشتر خواهد کرد.

حال آدم سوخته چه فرقي می کند که کجا باشد. چه در بازداشت آمریکا باشد، چه در کشوري دیگری مخفي شده باشد و چه سازمان او مخفي کرده باشد و چه اطرافیان او را کشته باشند و چه خود کشي کرده باشد که این یکی را من باور نمی کنم چون آقای رجوي خیلی خودش را دوست دارد و حاضر است که دنیا آتش بگیرد و همه خانواده ها متلاشي شوند و همه کودکان آواره و دربدر و دور از پدر و مادرو همه هواداران و اعضایش اعدام شوند و یا زیر شکنجه کشته شوند اما بدن نازنین او یک خراش بر ندارد .

البته می توان و باید به سرنوشت افراد سوخته پرداخت تا سرگذشت او عبرت دیگران شود و بقایای مجاهدین راه سوخته او را تکرار نکنند. تنها از این زاویه است که دنبال کردن سرنوشت فرد سوخته ارزش دارد.

به همین جهت من در دنبال کردن بحث "رجوي کجاست" ارج می نهم و به آن خواهم پرداخت، زیرا پرداختن به این بحث تنها بررسی وضعیت یک فرد نیست بلکه بررسی سرگذشت عبرت آموز سازمانی است که برای آیندگان مفید است و در تاریخ خواهد ماند.

مسعود رجوی کجاست؟

کنجکاوی بعضیها از مفقودالاثر شدن رجوی، جناب دکتر نالان که یکی از حامیان بسیار آگاه مقاومت هستند را واداشت که قلم به دست بگیرند و همه دل سوختگان را از غم دوری برادر رجوی آگاه سازند. و ایشان بدلیل تبع شاعری مادرزادی که در همه حامیان مقاومت جوش می زند برخوردار هستند، نمایشنامه ای نوشته اند که می باید برشت دوباره زنده شود و از بیانات گهربار ایشان پند بگیرند. در اینجا من نیز به اقتباس از بیانات دکتر نالان البته با اجازه جنابشان برداشتهای خودم را ارایه می کنم تا من نیز به سهم خودم غم بسیار سنگین دل سوختگان به مقاومت را تسکین بدهم.

-دکتر نالان نوشت : شاید رجوی در ته چاهی باشد.

-می نویسم : جناب دکتر شما به علم پزشکی واقفید، آیا این چاه فرضی شما WC یعنی مستراح هم دارد که البته جواب آن منفی است زیرا هیچ عاقلی ته چاه مستراح درست نمی کند. در غیر اینصورت این رهبر مقاومت در این ۲ سال و اندی درمدفوع خودش شناوراست و شما هم بخاطر اینکه پزشک هستید و می دانید این کار به سلامتی رهبر انقلاب زیان میرساند باید فکربکری بحال ایشان بکنید.

-دکتر نالان نوشت : احتمالاً رجوی در پرتو ستاره ای هستند.

-می نویسم : وقتی رجوی در چاه شنا می کنند در پرتو ستاره ای بودن بی مورد است دکتر جان.

-دکتر نالان نوشت : امکان دارد در اعماق شهری باشند.

-می نویسم : دکتر جان کلمه " امکان دارد " معنی ندارد چونکه هیچ مهندس شهرسازی در ته چاه شهر نمی سازد.

-دکتر نالان نوشت : یا درجزیره ای هنوز کشف نشده.

-می نویسم : دکتر جان کدام جزیره ، شاید ماناناگو را می گویی.

-دکتر نالان نوشت : یا جزیره کشف شده و زیر آب فرورفته.

-می نویسم : اگر این جزیره زیر آب رفته ، رهبر هم زیر آب رفته و خدا او را لعنت بکند.

-دکتر نالان نوشت : یا بعید نیست که رجوی در شکم ماهی یونس باشد!

-می نویسم : و اگر اینطور باشد، قطعاً این ماهی بدشانس مسموم شده و در یکی از سواحل دریای مدیترانه جان بجان آفرین تسلیم کرده و قربانی رجوی شده و به جنایات رجوی اضافه شده.
-دکتر نالان نوشت : مخالفین می پرسند : مسعود رجوی کجا غیب شده است ؟

-می نویسم : آیا نباید حامیان میلیونی این رهبر بدانند که این رهبر بلا منازع، فرمانده کل ارتش آزادیبخش، مسئول شورا، نخست وزیر ۶ ماهه موقت بعد از انقلاب، تحویل دهنده مخالفین به زندان ابوغریب، معاوضه اعضای مخالف با اسرای عراقی در ایران با همکاری صدام، دریافت کننده میلیونها دلار از صدام درمقابل مزدوری و وطن فروشی و...کجاست. آخر دکتر جان ارتشی که فرمانده کل آن ۲ سال است مفقودالایر شده یا در چاه سبتیک شنا می کند نباید گفت این ارتش بی سلاح با فرمانده غواصش به درد لای جرز دیوار می خورد.

-دکتر نالان نوشت : رجوی در زندان است.

-می نویسم : به عبارتی دیگر، رجوی در حال کروکی کشیدن و لو دادن اسامی هستند دقیقاً مثل شهرپور سال ۱۳۵۰.

-دکتر نالان نوشت : یا در بازداشتگاه هستند.

-می نویسم : چه فرقی می کند دکتر جان.

-دکتر نالان نوشت : یا در کشتارگاه.

-می نویسم : این دیگه مزه ریختن است.

-دکتر نالان نوشت : یا رجوی تحت حمایت آمریکایی هاست.

-می نویسم : آخه دکتر جان چرا جمله را درست نمی نویسی . این جمله به اینصورت است " در حال همکاری با آمریکایی هاست"

-دکتر نالان نوشت : عجب غلغله ای به پاست، چشم آدم خیره می شود، همه آمده اند، از شرق و غرب، با تسبیح و پیپ ، با کلاه و با

عمامه، با عباهای معطر، و کت و شلوارهای آخرین مد، با انواع تئوریه‌ها و آلات قتاله و... که رجوی را پیدا کنند و بکشند.

- می نویسم : دکتر جان عجب یاوه هایی سرهم می بافی. چشم آدم مثل تخم مرغ آب پز شده از حدقه بیرون می زند آخر یک مردار سیاسی را کی می کشد . می دانی رجوی را کی کشت. وقتی که سرکردگان مجاهدین، مریم مهر تابان با میلیونها دلار اهدایی برادر صدام و ننه قندی دربار رجوی مرضیه، قبل از حمله آمریکا به عراق پا به فرار گذاشتند و چند هزار فریب خورده را در دام آمریکا رها کردند و مریمک نیزهر روز با کت و دامنه‌های رنگارنگ گران قیمت مزون پاریس ، با روسری های ابریشمی، رژ لبهای مختلف، کفشهای پاشنه بلند برای دلبری ، پودرهای مخصوص زیر ابرو و انواع خزعبلات سفارش " سیا " از قبیل جبهه همبستگی ، رفراندوم ، راه حل سوم (این آخری به زبان دری فارسی می شود حمله نظامی - به نقل از بیژن نیابتی) و هزینه کردن میلیونها دلار در کنسرت‌های مختلف برای جذب نیروی یکبار مصرف و... تمامی تحلیلها و تئوریه‌های ابلهانه و آبکی رجوی را بر سرش خراب کردند. در واقع بخاطر این اعمال ابلهانه و جنایتکاران و مزدوری برای صدام بود که خودشان را به نابودی کشاندند . حالا جسم او دیگر ارزشی ندارد که کسی او را پیدا بکند و بکشد. تازه اگر در آن چاه غرق نشده باشد.

-دکتر نالان نوشت : آرام باشید و... ، و راستی ما از شما هیچوقت نپرسیدیم : خمینی در کجا زندگی می کند.

- می نویسم : از دکتری مثل شما بعید است چنین سؤال ابلهانه ای! را مطرح بکند. چند هفته پیش از این ، حمید رضا روحانی در برنامه ارتباط مستقیم خزعبلاتی را در رابطه با ایران مطرح کرد و بلافاصله بیننده ای تماس گرفت و به روحانی پیشنهاد کرد که سفری به ایران بکند و این دروغها را سرهم نکند و من نیز به این دلیل است که می گویم سؤال دکتر ابلهانه است زیرا خمینی در سال ۶۸ مرده است و مجاهدین در شهر بدنام اشرف مثل میمون جست و

خیز و خوشحالی می کردند و متأسفانه این خبر با ۱۶ سال تاخیر به دکتر رسیده است.

-دکتر نالان نوشت : یا خامنه ای در کجا مخفی شده است.

- می نویسم : دکتر جان نمی دانم ماهواره داری یا اصلا می دانی ماهواره چیست. اگر اربابانت اجازه بدهند از طریق ماهواره به یکی از کانالهای ایران نگاهی بیندازی ، حداقل هر از گاهی ملاقاتها و سخنرانی های خامنه ای را می توانستی ببینی . ولی چرا جای دور برویم اخیرا تلویزیون لودگی و خیلی خیلی معتبرمجاهدین صحنه هایی از سخنرانی خامنه ای را پخش کرد ولی رهبر همیشه پیروز مجاهدین معلوم نیست کجاست . ببخشید یادم رفت بود در چاه سبتیک بدون منفذ زندگی می کنند.

-دکتر نالان نوشت : یا لاجوردی در کجا نفس می کشد.

- می نویسم : بابا دکتر جان تو دیگه کی هستی ! خدا به آن بیمارهای تو رحم بکند. آخر بابا جون مگر مجاهدین اطلاعیه ندادند که علی اکبر اکبری تروریست ، لاجوردی را در بازار تهران که مشغول کسب خودش بود و حتا مسلح هم نبود ، کشتند و در شهر بدنام اشرف جشن گرفتند. نکند می خواهی جنایاتهای مجاهدین را مثل پول شویی هایشان سفید بکنی .

-دکتر نالان نوشت : یا سعید امامی کجا غیب شده است.

- می نویسم : سؤال عجیبی است مگه نه ؟! تمام شواهد و دلایل نشان می دهد که او را واجبی خورنده اند ولی تو نوشتی غیب شده است ! نکند دکتر تو قاط زدی!

-دکتر نالان نوشت : مسعود رجوی در ما (یعنی در تک تک هواداران، زمینداران، سهامداران و اعضاء جنایتکارش) مخفی شده است.

-می نویسم : این جمله هم از آن جملات گهربار است . ببین دکتر جان ، نوشتی در چاه سبتیک زندگی می کند قبول کردم، گفتمی در جزیره ای کشف شده و کشف نشده و زیر آب رفته بسر می برد گفتم باشد، گفتمی در شکم مار ماهی استراحت می کند گفتم این هم

قبول ، از قول مخالفین نوشتی در زندان، در بازداشتگاه ، در کشتارگاه و یا در حال همکاری با آمریکائیان است و... همه را قبول کردم. ولی در تو مخفی شده است چه صیغه ای است. در یک لحظه دلم برای رجوی کباب شد و فکر کردم که بیچاره رجوی در کسانی مخفی شده که آنها خبر ندارند خمینی مرده است ، خامنه ای کجاست ، لاجوردی زنده هست یا نه و سعید امامی را نمی داند مرده است یا غیب شده . ولی من سه احتمال را مطرح می کنم که بدانید رجوی کجاست .

1- در آمریکا است و در حال همکاری با سازمان سیا.

2- وقتی رجوی خانمک تروریست خود را، ننه قندی درپارش مرضیه و چند صد عضو جنایتکارباندش را قبل از تجاوز آمریکا و متحدینش به عراق ، از آن کشور خارج می کند آیا دیوانه شده آنجا بماند و خود را فدای نفرات رده پایین باندش بکند که اکثر آنها خواهان فرار از آن شهر بدنام و نجات جان خویش هستند. و تا بحال ۳۰۰ تن از آنها از آن جهنم خلاص شده اند.

3- احتمال سوم این است که، یعنی دکتر جون از شما چه پنهان به دلم برات شده که یا در آن چاه سبتیک بلایی بسرش آمده است و یا به همراه آن مارماهی به اعماق دریا های ژرف رفته و شده مثل داستان " هزار فرسنگ زیر دریا " ولی من امیدوارم او زنده باشد و در دادگاه جنایتکاران جنگی به سزای اعمالش برسد. آمین

-در خاتمه می نویسم : به جناب نالان پیشنهاد می کنم دفعه بعد از عنوان دکتر استفاده نکنند برای اینکه اولاً دکتر نیستی و من می دانم تو کی هستی یک نشانی به تو بدهم ، تو قبلاً در نشریه متعلق به گ. آ. از این نوع خزعبلات می نوشتی و لطفاً آبروی دکترها را هم نبرید.

من می دانم رجوی کجاست!

مسعود جاباني، آلمان، بیست و سوم می سال ۲۰۰۵
شما در مورد محل و یا حذف احتمالی آقای رجوي به دلیل
غیبت دوساله ایشان از صحنه سياسي، نظر خواهی کرده
بودید و اینجانب که از محل ایشان اطلاع کامل و موثق
دارم تاکنون آنرا با هیچکس، چه محرم و چه نامحرم
مطرح نکرده ام.

همانطور که مطلعید در طول تاریخ شاهدیم که چگونه
معتقدان و رهروان فرقه های مذهبی و غیر مذهبی حتی
پس از مرگ رهبران عقیدتیشان تا مدتها همچنان سینه
سپر کرده و ادامه دهنده آرمانهای او میگردند. هر چند که
دیگر نمیتوانند پس از فقدان رهبر، به همان اندازه فناتیک
و افراطی سر بر قدم آرمان هایشان بگذارند، ولی بهرحال
بهمان نسبت که خمار ایدئولوژی دست ساز رهبری
میشوند، از مردم فاصله گرفته و خود را بیشتر تافته جدا
بافته میدانند.

من مسعود رجوي را در شعله های آتش ژوئن سال
۲۰۰۳ برای اعتراض به دستگیری مریم رجوي در فرانسه
دیدم که چگونه گوشت و پوست فدائیان خویش را با ولع
بیحدی میلید.

من مسعود رجوي را در مزوري کلام ابریشمچی دیدم که
چگونه میخواهد با انواع ترفندها و اتهامات همپیمانان
دیروز و منتقدان امروز خود را به صلیب بکشد
من مسعود رجوي را در تهدیدهای تجاوزکارانه بوش و
همپیمانان آنان دیدم و از اینکه فردای روز تجاوز، خون
مجاهد خلق! باخون مزدور آمریکائی در یک سنگر
ریخته شود بر خود لرزیدم.

من مسعود رجوي را در التماسها و ضجه هاي مريم رجوي در هنگام تقاضاي خروج از ليست تروريستي شنيدم و انگشت حيرت بر دندان گزیدم.

من مسعود رجوي را در انتخاب مصلحتي و نااميدانه خط سوم پيشنهادي مريم رجوي ديدم و نتوانستم اينهمه تناقض را در دستگاہ آنان بفهمم.

من مسعود رجوي را در فحاشي ها، خشونت ها، عدم تحملگرائی، دگماتيسم و کينه و نفرت به دگراندیشان هر روز در کلام و مرام مريدانش ميبينم و از آنهمه انرژی هاي به يغما رفته حسرت ميخورم.

من مسعود رجوي را بيل بدست در کاخ سفيد ديدم که ميخواست بقيه اعتمادهاي سرقت شده يک نسل پرشور و آرمانگرا را، در همانجا چال کند.

مسعود رجوي کجاست؟

مريم خوشنويس، 21-05-2005

دربررسي اينکه مسعود رجوي در حال حاضر کجاست؟ بايد مختصري به نقش وي در تشکيلات مجاهدين اشاره داشت تا به اهميت غيبت او بهتر واقف گرديد.

آنهائي که با مجاهدين؛ پروسه گذرانده اند و يا علاقمند به پيگيري وضعيت آنان در ادوار گذشته بوده اند؛ بر نقش بلامنازع وي در تمامي زمينه هاي فردي و جمعي آگاهي دارند، رجوي براي عناصر تشکيلاتي بمتابه خدای روي زمين ميباشد که سجده کردن براي وي نه تنها از مظاهر شرک نيست بلکه بعنوان يک وظيفه انقلابي و راهي براي اثبات درک انقلاب ايدئولوژيک مي باشد! ؛ از اين رو هيچ بحثي درباره او مجاز نيست و در واقع خط قرمز تمامي اعتقادات نيرو محسوب ميشود!

تمامي مباحث ايدئولوژیک مجاهدين طی بيست سال گذشته روي همين موضوع کوک شده بود و نیروها با محک رجوي تست مي شدند ؛ با او انرژي مي گرفتند ، براي او عمل مي کردند ؛ به او قسم مي خوردند ؛ از او طلب عفو مي کردند و خود را مديون و پاسخگوي او مي دانستند ولاغير! ..

رجوي اصل بود و بقيه امور صرفا به فرعيات مربوط مي شد که اصل براي آنها تعيين تکليف مي کرد ، اگر به اصول دين دستگام مجاهدين وارد شويد ؛ خواهيد يافت که توحيد و نبوت و امامت ، نعوذبالله شخص رجوي است و اگر وي عدل و معاد را تائيد کند ، قطعاً وجود دارد و اگر منکر شود حتما بايد در وجود آن ترديد کرد ! ، بالتبع فروع دين در مرتبه دوم و همگي وصل به اصل است !) براي کساني که با مجاهدين نبوده اند تا در پروسه مغزشوئي ايشان به وادادگي و خُماري دچار شوند ، يقينا از درک اين مطالب عاجز خواهند بود و باور آن براي ايشان سخت خواهد بود ؛ از اين رو توصيه ميشود صرفا جمله وقیحانه مريم رجوي در باره مسعود رجوي را چند بار مرور فرمائيد تا متوجه منظور نگارنده بشويد)

مريم رجوي در تکریم رهبر عقيدتي و بلااشکال مسعود رجوي بصراحت گفته است:

"اگر کسي به يگانگي خداوند شک کند ، قابل بخشش است ولي اگر کسي به مسعود شک کند قابل بخشش نيست ؛ چون خدا ديده نمي شود ولي مسعود حي و حاضر است " .

با چنين توصيف گستاخانه اي است که به اهميت " غيبت و سکوت " رجوي پي مي بريم و جا دارد با همين استدلال کثيف از مريم رجوي سؤال شود در حال حاضر که مسعود هم ديده نمي شود ، آيا مي توان به او هم شک کرد !؟

اما و در حال حاضر اين رهبري کجاست ؟ و چگونه است که در اين شرايط حساس ، قبيله خویش را رها کرده و حتي به سبک همزادش)

بن لادن) هم مبادرت به ارسال دست خطي و يا نوار ويدئويي نمي
کند؟!

* * *

بر اساس سُنّتِ تاريخي مجاهدين ، هرگاه اوضاع منطقه (عراق در
زمان حاکميت صدام) و يا بين المللي ، مستقيما و يا غير مستقيم ،
وضعيت مجاهدين را بنوعي دگرگون مي کرد و هرگونه
موضعگيري فرقه اوضاع را عليه آنان وخيم مي نمود ، بسرعت و به
بهانه اي مختلف رسانه هاي مجاهدين تعطيل مي شد تا نيازي به اعلام
مواضع نباشد ! ؛ اين تاکتيکِ لُو رفته به اشکال ديگري نيز
سردرآورد و آنهم به مقطعي برمبگردد که مسعود رجوي در جنگ
شهري و مرزي به بن بست کشيده شده و راه حل نهايي را به عنصر
خارجي معطوف نمود و عنوان داشت که " اگر آلترناتيوي مجاهدين
براي عنصر خارجي اثبات شود ، آنها خود راه را براي ما باز مي
کنند " ؛ از اين رو مریم رجوي را با لباس رئيس جمهوري به اروپا
فرستاد و دفاتر سازمان مجاهدين را به دفاتر رياست جمهوري تبديل
کرد و بجاي نشريه مجاهد ، نشريه ايران ن زمين را بيرون داد و با
حرکتهاي فرمي در ميان ايرانيان مقيم خارج از کشور چنان وانمود
کرد که از حمايت توده اي نيز برخوردار است ! ، تخفيف دادن
صوري از مجاهدين رزمي به هنرپيشگان بزمي نه تنها راهگشا نبود
بلکه باقيمانده اعتقادات را دود کرد و به هوا فرستاد!

گذار تاکتيکي از / لباس رزم / مجاهد بودن و جنگ مسلحانه /
امکانپذير بود ولي گذار هر چند تاکتيکي از شخص رجوي هرگز در
مخيله مجاهدين جائي ندارد که هيچ ، هرگونه فکري در اين رابطه
بمثابه گناه نابخشودني است که گنهکار بايد با قصاص خود توبه کند !
و يا مورد غضب قرار گيرد .

اما اين معادله با سقوط صدام درهم ريخت و اين بار همان عنصر
خارجي به محدوده ممنوعه وارد شد و براي مسعود رجوي تعيين
تکليف نمود.

پیشینه تاریخی آن چیست؟

استتار مجاهدین در عراق تحت زعامت مسعود رجوی و مانور روی شورای ملی مقاومت تحت نظر مریم رجوی بعنوان رئیس جمهور مدره در اروپا و پرداختن به خیمه شب بازیهای کودکانه برای دمکراتیک جلوه دادن باصطلاح مقاومت ! ، و تعطیل کردن هر آنچه که نام مجاهدین را یدک می کشید نتوانست دل عنصر خارجی را بدست آورد و مجاهدین پیامهای محرمانه ای دریافت داشتند که شرط حمایت از آنها در گرو اصلاحات جدی و اساسی در درون و تغییرات ملموس و پایدار در بیرون است ؛ در آنزمان اولین صداها از حذف مسعود رجوی بعنوان فرمانده نظامی یک گروه تروریستی بگوش رسید ولی هرگز اجازه ندادند که بن بست فراروی مجاهدین در رویکرد جدیدیشان (استمالت از عنصر خارجی) بیرونی شود و مجاهدین دست از پا درازتر مجددا بعراق بازگشتند ؛ و دوباره همه نیروها به عراق فراخوانده شدند تا با کمک ارتش عراق ؛ بقای مجاهدین در یک حداقلی و در خاک عراق حفظ شود و مسعود رجوی دائما نیروها را روی شعار " کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من " کوک کرد و مجددا سازمان را به راه بی جواب نظامی کشاند و آقای ابریشمچی خطاب به همه نیروها عنوان داشت : " منبعد هر کس در خارج از عراق بماند خواهد سوخت " و بدین طریق " تغییرات " مورد خواست عنصر خارجی در تئوری مسکوت ماند.

با سقوط دیکتاتور بغداد و رسیدن عنصر خارجی به بالای سر مجاهدین ، به یکباره همه چیز دگرگون شد و این بار عنصر خارجی اجازه یافت که بدون اجازه وارد حریم مقدس رجوی شود و نسخه ای بلند بالا برای آن بیچد .

شرایط عنصر خارجی که روزی در قالب پیشنهاد اصلاحی به مجاهدین داده شده بود با فتح عراق و اسیر شدن مجاهدین ؛ این بار به

شکل تحمیلی درباره آنها باجرا درآمد و مجاهدین حق هیچگونه انتخابی نداشتند که اگر داشتند و در مینیم هرگز اجازه نمی دادند که نیروهای مایل به بازگشت در چنین شرایطی خاک عراق را به سمت ایران ترک کنند.

در واقع عنصر خارجی سه خواسته قبلی خود در رابطه با مجاهدین را بصورت تحمیلی طی دو سال گذشته باجرا درآورده و مجاهدین بدون اینکه مستقیماً بدانها بپردازند سعی دارند از طریق دیگر این گره ها را بنفع سازمان باز کنند.

1- حذف مسعود رجوی از رهبری سازمان

2- عدم بهره گیری از نام سازمان مجاهدین خلق

3- تغییر استراتژی مسلحانه و رویکرد به مبارزات دمکراتیک (با تبصره ای مبنی بر اتحاد با بقیه نیروهای اپوزیسیون)

از اینجا است که غیبت دو ساله رجوی معنا پیدا می کند و پر واضح است که این غیبت اصلاً و ابداً منطبق بر خواست مجاهدین نیست و کاملاً تحمیلی است و حتی مجاهدین حق مانور آمدن روی آنها ندارند ، کما اینکه در هیچیک از روحوضی های پارلمانی و تبلیغاتی خود هرگز روی آن مانور نمی کنند که ظاهراً آنها نیز از دستوری در این رابطه پیروی می کنند ؛ میتوان گفت که عنصر خارجی رجوی را گروگان گرفته تا برای کل مجاهدین به تصمیم قطعی برسد و تا آنموقع یقیناً این غیبت و سکوت تحمیلی ادامه خواهد یافت.

بقاء نام مجاهدین در لیست تروریستها بمثابة دومین اراده عنصر خارجی است که به مجاهدین تحمیل شده تا آنها را وادار کند که اصلاحات دیکته شده را باید بصورت کامل پذیرا باشند.

..و اما با خلع سلاح و محاصره ارتش آزادیبخش که سبب استراتژی مسلحانه مجاهدین بوده و هست و همواره از آن بعنوان نقطه برتری خود نسبت به بقیه اپوزیسیون یاد می کردند ؛ عملاً عنصر خارجی بر ادامه این راه نیز ایجاد سد نمود.

در اینجا است که صدور مجوزهای پی در پی عنصر خارجی آنها را صرفاً برای آواز خوانی مجاهدین معنا می پذیرد ! ؛ یعنی تمامی خواسته ها را تحمیل کرده اند و صرفاً راه را برای آنچه در نظر دارند باز می گذارند !

از این رو مجاهدین بخیال خودشان در یک عملیات معکوس سعی دارند یک به یک موارد تحمیل شده را بشکنند تا فضای جدیدی را در تاریخخانه صدامی دیگر یافته و به همان راه خود ادامه دهند ، بهمین دلیل قریب دو سال است که تلاش می کنند نام مجاهدین را از لیست درآورند و برای تحقق این ایده ناوگانی از وکلا راه انداخته اند ! ، بطور موازی تلاش می کنند تا با " راه حل سوم " و جا انداختن آن بعنوان تنها راه موجود ، ارتش آزادیبخش را از محاصره نجات دهند و بر این باورند که صرفاً با تحقق این دو خواسته است که می توانند " مسعود " را از سکوت و غیبت نجات دهند!!

اما مسعود رجوی کجا است؟

با توجه به آنچه که گفته شد براحتی می توان نتیجه گرفت که مسعود رجوی بر اساس اراده نیروهای امریکائی محکوم به " سکوت در غیبت " شده و این بار عنصر خارجی است که رجوی را بعنوان محدوده قرمز برای بدنه تشکیلات تعریف کرده که حق هیچگونه چرائی در این رابطه ندارند! ..

حال چه تفاوت دارد که این " حبس " در قرارگاه اشرف باشد یا در سلولی کنار صدام و یا آوارگی در بیابانها و در جوار " بن لادن " و یا در ویلائی در تل آویو .. ! ، آنچه مهم است درس بزرگ تاریخ در این رابطه است که سرنوشت تمامی ماکیاولیستهای وطن فروش ضد مردمی ، محتوم به دریوزگی است که راه خلاصی جز خودزنی ندارد و این درست همان نسخه ای است که رجوی ها برای دیگران پیچیده اند ولی هرگز خودشان جرات عملی کردن آن را ندارند.

آیا وی دوباره به صحنه سیاسی ایران باز خواهد گشت؟

میلااد آریایی، آلمان، ۲۴.۰۵.۲۰۰۵

این نه به عنوان یک سوال سیاسی صرف بلکه قبل از همه به عنوان یک سوال ایدیولوژیک برای تک تک کادرها و هواداران سازمان مجاهدین مطرح است که آیا مسعود رجوی دوباره به عنوان رهبر سیاسی این سازمان ظاهر خواهد گشت ؟
آیا مسعود رجوی دگر بار به عنوان فرمانده کل ارتش آزادیبخش فرمان تسلیح!! خواهد داد تا آمریکاییان سازمان مجاهدین را مجددا مسلح کنند؟

آیا مسعود رجوی مانند سالیان گذشته برای روسای کشورها و دولت ها پیام های آنچنانی خواهد فرستاد ویا اینکه دوباره جلوی دوربین خبرنگاران ظاهر خواهد گشت؟ پاسخ در موارد فوق همگی منفی است و همچنان مسعود رجوی بازیگر بازنده صحنه های معامله « معامله گران» خواهد بود؟ .

راستی چرا اینگونه شد و چرا سازمان مجاهدین باید در این نقطه فعلی باشد بدون هیچ آینده و هیچ سرانجامی - مسئول این همه نابسامانی و شکست پی در پی کیست؟ اگر رهبری سازمان مجاهدین و مشخصا مسعود رجوی نیست پس کیست ؟ یقه چه

کسی را بایست نسل بعد از سال ۵۷ بگیرد، نسلی که در آتش رهبران در پی قدرتی سوخت که خود هیچ در چنته نداشتند ...

در شرایطی که طبق تحلیل های سازمان مجاهدین وضعیت نهایی و سرنگونی تام و تمام حاکمان تهران پس از ۲ دوره ریاست جمهوری خاتمی مشخص میشود - در حالیکه پرونده مریم رجوی در محاکم قضایی موضوع روز رسانه های خبری است و در حالیکه در گزارشات امنیتی و سیاسی کشورها از گزارش وزارت خارجه آمریکا گرفته تا گزارش سالانه سازمان امنیت آلمان نام سازمان مجاهدین در لیست گروههای تروریستی تثبیت شده است ، چرا و چگونه از رهبر مادالعمر مجاهدین که گره از کار این سازمان بگشاید خبری نیست و این چنین سکوت کرده است آیا این سکوت اختیاری است و یا اجباری ؟ آیا این سکوت تاکتیکی است یا استراتژیکی؟

آنچه که مشخصا در صحنه سیاسی ایران میتوان گفت سازمان های وابسته بنا بر ماهیت غیر انقلابی و غیر مردمی که دارند قادر نیستند در شرایط بحرانی تصمیم گیری مستقلی از خود ارائه دهند و بر اساس شرایط سیاسی دست به دست میشوند و خطوط جاری نه از یک تحلیل مشخص بلکه به آنان دیکته میشود - تاریخ حزب توده در دوران مصدق در این رابطه بسیار گویاست - اگر خیانت حزب توده به لحاظ اعتبار و اعتماد لطمه ای جبران ناپذیر به روشنفکران چپ ایران وارد ساخت، خیانت مجاهدین لطمه ای جبران ناپذیر به آینده دموکراسی در ایران بود و به این دلیل سکوت مسعود رجوی را در این چهارچوب باید بررسی و ارزیابی نمود.

بی تردید این سکوت در پی معامله ای صورت گرفته است که برخی از سیاستمداران آمریکایی خواهان آن بوده اند چرا که بر اساس نظرگاه برخی منابع دیپلماتیک حذف مسعود رجوی از دستگاه سیاسی سازمان مجاهدین حتی به شکل خیلی آرام و بی سروصدا بدنبال همین توافق صورت میگیرد که با این حرکت هم

به نوعی تاریخ ۴۰ ساله مبارزه مسلحانه و خشونت آمیز این سازمان را در انظار بین المللی از یاد ها برود و هم بتوان مریم رجوی را به عنوان رهبری فعلی این سازمان جا انداخت و البته این سکوت به هر شکل و به هر طریقی که باشد پیام بیرونی اش مرگ سیاسی مسعود رجوی را ارائه میکند.

پر واضح است که بر اساس همین تصمیم بود خلع سلاح مجاهدین با دیکته کردن به شخص مسعود رجوی صورت پذیرفت تا در منابع دیپلماتیک عنوان شود این سازمان دست از مبارزه مسلحانه شسته است و در گام بعدی حذف سیاسی مسعود رجوی به عنوان شاخص ستیزه جویی این سازمان قابل پذیرش تر شده و مریم رجوی بتواند از "تغییر دمکراتیک!! رژیم" سخن به میان آورد و پز های دمکرات نمایانه و غرب پسندانه دهد.

بنا به تجربه سیاست مداران و استراتژیست های نظامی ضربه به بنیاد تئوری و نظرگاهی که تغییرات در جهان را با حرکات مسلحانه و خشونت آمیز ارائه میکنند از به لجن کشیدن رهبران اش آغاز میشود و نتیجه این تصمیم گیری ها بالا آمدن مریم رجوی به عنوان چهره مدره و قابل پسند تر برای غرب هم اکنون موضوع روزبرخی از نئومحافظه کاران آمریکایی است.

بی تردید از آنجا که سازمان مجاهدین هرگز به نقد اساسی خطوط گذشته خود نپرداخته است این دگردیسی بیشتر شبیه یک کاریکاتور سیاسی است تا واقعیت و نقد تاریخی چرا که این حرکات نه مردم ایران را خواهد فریفت و نه فعالان سیاسی آن در خارج کشور را ، اپوزیسیون واقع گرایی که تغییر و تحول را قبل از هر چیز در ساختارهای جامعه ایرانی جستجو میکند نه در حرکات سکتاریستی و جدا از توده مردم . و صد البته بایست تکرار کرد که این حرکات نیز دردی را از سازمان دوا نخواهد کرد مگر اینکه بطور اساسی و پایه ای برای یک بار هم که شده با "خلق قهرمان ایران " صادق بوده و زبان به نقد ریشه ای مواضع تا کنون اش بپردازد و اینکه چگونه قدم به قدم با موضع

گیری های غلط سیاسی و نظامی و وابستگی اش به رژیم صدام حسین همواره به کمک بنیادگرایان خشونت طلب شتافته و تغییرات دمکراتیک در ایران را به عقب انداخته است و پیوسته سدی در راه روند دمکراسی در ایران ارزیابی شده است.

مسعود رجوی کجاست؟

محمد سیدی، 17.5.2005

اخیراً شورای به اصطلاح ملی مقاومت که همه اعضا و تشکیل دهندگان آن همان تروریست های صادراتی صدام حسین، سرکرده رژیم سابق عراق می باشند، ژست دمکرات به خود گرفته اند. آنها پز ترقی خواهی می دهند و کلماتی مانند حقوق بشر و امثالهم را به زبان می آورند و در همان حال در اروپا شروع به تهدید مخالفین و منتقدین خود نموده اند.

هم اکنون اسنادی در اختیار است که بیانگر ماهیت تروریستی و مافیایی این جریان معلوم الحال می باشد که به همه ثابت گردیده و در اینجا نیازی به تکرار مکررات نیست.

هدف جادشندگان و منتقدین افشاگری علیه عملکرد های دو دهه اخیر فعالیت های تروریستی باند مسعود رجوی و مریم رجوی می باشد که هزاران خانواده را از هم پاشانده و صد ها نفر را حبس و زندانی کرده اند. هدف ما این است که فرزندان این مرز و بوم در معرض توطئه ها و اهداف تروریستی این جریان قرار نگیرند و این نه تنها خواست ما بلکه خواست هزاران مادر و پدرانی است که سالهاست در حسرت دیدن فرزندانشان هستند.

مطلب دیگر که می تواند به موارد ذکر شده بالا بیشتر کمک بکند، وضعیت رهبر مفقود شده این جریان است که به گفته خودش قرار بود در بحبوحه انقلاب و قیام مردم ایران در صحنه حضور داشته باشد و انقلاب را هدایت بکند که حدود دو سال است که مفقودالاثر شده است.

رهبری که لقب امام به خود گرفته بود و متبلور اسلام راستین شده بود، همان رهبری که روی نام خود رهبر همیشه پیروز نهاده بود.

البته روایت هایی در مورد این رهبر وجود دارد که به چند مورد آن در اینجا اشاره می کنیم.

روایت اول این است که رهبر عقیدتی مشابه امام زمان ناپدید شده تا زمانی ظهور کند و دنیا را به وجد آورد.

روایت دوم این است که گفته می شود که اسلام راستینش را در عراق برای پنتاگون گزارش می دهد تا کم و کسری آن را از آنان یاد بگیرد.

روایت دیگر این است که می گویند به دلیل اشتباهات دو دهه اخیرش از دیدها پنهان شده و قادر به پاسخگویی شکست های پی در پی خود نیست.

اما روایت دیگری نیز هست که چون توانسته چاپلوس و سرجاسوس خوبی برای پنتاگون باشد، از طرف آمریکا به عنوان مزدوری کارآمد اهداف سازمان های جاسوسی اسرائیل و آمریکا را دنبال می کند.

مسعود رجوی کجاست؟

دکتر هـ - تاران، دوشنبه ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۸۴

می پرسند!

می پرسید:

- مسعود رجوی در کجا مخفی شده است؟

و پاسخ می دهند

پاسخ می دهید!

خودتان به خودتان:

- شاید در ته چاهی

احتمالا در پرتو ستاره ای

امکان دارد در اعماق شهری

یا جزیره ای هنوز کشف نشده

یا کشف شده و در زیر آب فر و رفته

یا بعید نیست که در شکم ماهی یونس!

سؤال می کنند!

سؤال می کنید!!

- مسعود رجوی کجا غیب شده است؟

و جواب می دهند

جواب می دهید!!

خودتان به خودتان:

- در زندانی

یا بازداشتگاهی

یا کشتارگاهی

یا تحت حمایت آمریکائی ها

و یا...

راستی که

عجب غلغله ای برپاست

چشم آدم خیره می شود!

همه آمده اند

همه آمده اید!!

از شرق و غرب

با تسبیح و پیپ

با کلاه یا عمامه

با ریش و یا کراوات

با عباهای معطر

و کت و شلوارهای آخرین مد

با انواع تئوری ها

و آلات قتاله!

تا مسعود رجوی را پیدا کنند و بکشند

بعضی عمامه از سر باز کرده اند

و برخی کراوات از گردن

عده ای با کتابهای پر وزن تازه منتشر شده

و شماری با شعرهائی به تیزی کار د
و گروهی با نوشته هائی بر دندان مار
آمده اند
مبارزان سابق!!
مجاهدان اسبق!!
آمده اند با سر و ریش اصلاح شده و مرتب
معطر
و احتمالاً نوره کشیده
و شارب ها رابه اندازه قیچی زده
و خروشان و روضه خوانان و سینه زنان و قمه کوبان
که کجاست؟ کجاست این مسعود رجوی؟

گوش کنید
رفقا!!
برادران!!
خواهران!!
آرام! آرام!
آرام باشید آرام!
چرا به فکر سلامت دستگاه گوارش خودتان
چرا به فکر قلبهای نازنین و پاکتان
چرا به فکر اعصاب حساستان نیستید
چرا این همه غلغله و غوغا؟
وراستی ما از شما هیچوقت نپرسیده ایم:
- خمینی در کجا زندگی می کند
- خامنه ای در کجا مخفی شده است
- لاجوردی در کجا نفس می کشد
- وسعید امامی کجا غیب شده است
- و آنان که شلاق زدند و کشتند
و تجاوز کردند کجا رفته اند؟

و آنان که شلاق می زنند و می کشند
و تجاوز می کنند کجا رفته اند
باور کنید رفقاً!!
ما آنها را در شما باور داریم
و شما هم باور کنید که:
مسعود رجوی در ما مخفی شده است
در درون تک تک ما
و در درون کسانی که حتی رجوی را نمی شناسند
ولی از دست اخوندها روزگارشان سیاه است
و حتی کسانی که به او ایرادها دارند
ولی اعتقاد دارند که آزادی ناموس زندگی است
و نیز اعتقاد دارند که در زیر عبای اخوندها
جائی نیست که بشود ناموس خود را حفظ کرد
این را امروز ما به شما می گوئیم
و فردا مردم به شما خواهند گفت
همین مردم که اخوندها روزگارشان را سیاه کرده اند
و همین مردم
که در درون خیلی از آنها
رجوی مخفی شده است.!

مصاحبه استثنائی با شیر خفته، طنز و جدی!

علی ناظر، سایت دیدگاه

مقدمه:

در ابتدا یک معما؟ شیری که بیش از دو سال است که خفته باشد آیا مرده است؟ آیا بریده است؟ و یا
آیا بی یال و دم است؟

و آیا شیری که همیشه سر بزنگاهها خفته میشود و فراری باز هم میشود شیر باشد؟ یا شیر است ولی
شیر دیگری؟ مثل سر شیر، شیر پاستوریزه؟ ولی تا کنون شیر مخفی دیده بودید و غیب شده؟ شیر

مخفی و غیب شده چه شیری است؟ البته بررسی هر کدام از این شیرها کلی بحث دارد که نشستهای چند ساعته را زمان میبرد!
ولی برای اینکه کمکی شده باشد جوابی از طرف من:



شیر خفته خرامان رفت
به پیش عمو سام یکجا با دل و جان رفت
شیر خفته در بیداری چه کرد
که کنون خفته آن باشد
به روایتی در پاناما تحت حفاظت عمو
سام باشد!

شیری که دوسال به خواب رفته باشد
مفت است! دیگر موشی هم نباشد!
ما داریم در زبان شیرین فارسی چند شیر
از جمله پاستوریزه و سر شیر

شاید که این شیر خفته از آن جمله باشد
و یا که شیری غورو بی یال و دم باشد
یا که شاید شیادی در صحنه سیرک سیا بوده باشد
ولی هرچه بود وهست شیر مرد نباشد!
شیری که دو سال در خواب رفته باشد
مفت است! دیگر موشی هم نباشد

جریان مصاحبه با شیر خفته:

ما این مصاحبه استثنائی را با روابط بسیار پیچیده توانستیم انجام دهیم. برادران شیر خفته بهیچ وجه حاضر نبودند که کسی را به حضور شیر خفته برسانند و پس از آن نیز با بستن چشم ما و به سبک آمریکائیها با کیسه به سرمان کشیدن ما را وارد دخمه ای کردند که شیر خفته بایستی در آنجا میبود و

از زمانی که صدام رئیس شیر خفته در دخمه ای دستگیر شد به گفته برادران نزدیک شیرخفته، شیر خفته مجبور است هر روز به دستور رئیس جدید یعنی عمو سام دخمه اش را مخفی تر کند.

بهرحال من تنها چیزی که فهمیدم این بود که ما را با طنابی مثل اینکه وارد چاهی کردند و در آن چاه شیر خفته زیر دخمه ای برای خود کلبه ای حقیر درست کرده بود که البته همه چیز داشت از اینترنت تا کامپیوتر و میز شطرنج که گاهی فرزند شیر خفته که برنامه ورزشی اجرا میکند بتواند با او هر از چند گاهی با او شطرنج بازی کند.

بهرحال شیر خفته مانند همیشه جعبه سیگاریش جلوش بود و سیگارها را با پیپ نصفه نصفه کرده و میکشید.

اولین سوالی که با ترس و لرز کردم این بود که جناب رهبر انقلاب چرا شما شیری هستید که دو سال و اندی است که خفته اید و اگر خواب زمستانی هم بود که شیرها خواب زمستانی ندارند بایستی تا حالا به پایان میرسید؟

شیر خفته مثل اینکه برقی گرفته باشدش و از خفتگی بیدارش کرده باشند از جا پرید و گفت مواظب سوال کردنتان باشید ولی این شیر خفته را مریم خانم به من لقب داده است و میخواهد بیان کند که اگر من شیر بیدار شده ای باشم چنان غرشی میکنم که رژیم خمینی به لرزه در خواهد آمد.

من باز سوال کردم. شما قبلا که خفته نبودید که نتوانستید و فقط همان غرش را کردید ولی لرزشی دیده نشد علی رغم قولهای شیر مابانتان؟

شیر خفته این بار شیر غور غورو شد و گفت آقای این چه خبرنگاری است که آوردید. این فقط به خفتگی من گیر داده است. اگر شیر میخواهی میخواستی بری آفریقا!

شیر غور غورو این بار گفت همه اش تقصیر این نفرات ارتش آزادی بخش من است که هنوز مریم را نگرفتند و این قدر نگرفتند که الان به این وضعیت دچار شدیم.

گفتم ای شیر خفته! ولی فعلا غران! چرا یک سری به خودتان نمیزنید و همیشه میگوئید مریم را کسی نگرفت! من فکر کنم تنها کسی که مریم را گرفته باشد شما باشید و بس! چون او هم تنها کسی است که شما را گرفته است.

ولی سوال بعدی که دارم شیر خفته چرا شما سر فازهای حساس که میشود دچار نوساناتی مانند فرار میشوید. مثلا در زمانی که سی خرداد بود و شما میخواستید غرنده قدرت بدست بگیرید ولی پروژه اش به شکست انجامید هزاران میلیشیا را دم مرگ رژیم جمهوری اسلامی دادید و در رفتید به پاریس

و شورا تشکیل دادید. زمانی که در پاریس اوضاع خیط شد بجای مقاومت بر سر حق پناهندگی تان فرار به عراق را ترجیح دادید و زمانی هم که آمریکائیان آمدن علی رغم غرشهای قبلی و پرچم قرمز بلند کردند و حسین حسین کردند شایسته شیر خفته؟

شیر خفته این بار بیشتر غرش میکرد بطوری که یالهایش که چندی است آن را رنگ نزنده بود و به رنگ اصلی اش نمایان میشد میله زید و در صداش لرزش بود و فریاد زد این کیست که آوردینش اینجا با من مصاحبه کند. مگر توجیه اش نکردید؟ یکی از برادران مرا صدا زد و شیر غران هم داشت پکهای محکمی به سیگار میزد، برادر شیر خفته به من گفت: لطفا یک سری سوالات با ملاحظه تری بکنید این شیر ما فعلا بخاطر وضعیتی که ما در آن هستیم در وضعیت روانی متعادلی قرار ندارد یک مقداری سوالات ملایم تری بکنید. من هم که نمیخواستم این موقعیت را از دست بدهم و با شیر خفته همچنان صحبتی داشته باشم به برادر همراه گفتم که باشد سعی میکنم.

دوره دوم مصاحبه با شیر خفته!

سوال بعدی من راجع به حمله آمریکائیا بود که بنام رژیم ثبت میدادید؟ چرا این کار را میکردید و این درحالی است که بعدها بارها گفتید که از ترس بی پنجاه و دوه که چندین نفر را هم کشتند..... چرا باز میگفتید رژیم است؟ درحالیکه آمریکائیا بودند؟

او باز با نگاهش غرشی به من رفت ولی باز جلوی خودش را گرفت و گفت: ما با کسی جز رژیم

خمینی جنگی نداریم! و نداشته ایم!

من گفتم ولی ظاهرا آنها با شما داشته اند؟

او گفت: آنها فریب رژیم را خوردند!

سوال کردم: منظورتان از آنها کیست؟

گفت آمریکائیا!

آهان! شیر فهم شدم!

"پایان"

